



ولایت فقیه

سایه
حقیقت
عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره)
و رهبر معظم انقلاب (مدخله عالی)
و علمای اعلام

۵

سؤالات و شبهات رایج

تهیه و تدوین: دفتر فرهنگي فخر الأئمه عليهم السلام

ولایت فقیه

سایه حقیقت عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره) ، رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) و علمای اعلام

کتاب پنجم: سوالات و شبهات رایج

واحد پژوهش دفتر فرهنگی فخر الأئمه (علیهم السلام)

ناشر اسوه

نوبت چاپ اول - اسفند ماه ۱۳۸۸

شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

پخش ۰۹۱۹۲۹۰۶۸۹۹

پست الکترونیک fakhri779@gmail.com

قیمت ۱۲۰۰ تومان

فهرست

پرسش‌هایی بی‌پرده؛ پاسخ‌هایی صریح ۴

- قبل از اینکه وارد بحث ولایت فقیه بشویم، می‌شود بگویید چرا بعضی سعی می‌کنند بحث حکومت و ولایت فقیه را به بندگی خدا و سیر تکاملی انسان گره بزنند؟..... ۵
- مگر انسان‌ها بدون داشتن حکومت الهی، نمی‌توانند به کمال برسند؟!..... ۶
- آیا تأمین آزادی و کرامت انسان در نظام حاکمیت دینی عملاً مورد توجه قرار گرفته است؟..... ۸
- عبودیت خدا و بندگی انسان، چه ارتباطی با «چگونگی نظام حکومتی که در آن زندگی می‌کند» دارد؟..... ۹
- مگر نمی‌شود احکام و قوانین اسلام را بدون تشکیل حکومت، اجرا کرد؟..... ۱۲
- در دوران غیبت امام زمان (عج) که دسترسی به امام معصوم ممکن نیست، آیا باز هم تشکیل حکومت اسلامی ضرورت دارد؟..... ۱۴
- بعضی‌ها قائل به جدایی دین از سیاست هستند؛ اگر اسلام را از سیاست جدا بدانیم، قداست دین بهتر حفظ نمی‌شود؟..... ۱۵
- اصلاً مگر اسلامی که «قرآن» معرفی می‌کند، سیاسی است؟..... ۱۷
- آیا انبیا هم به دنبال سیاست و تشکیل حکومت بودند؟ قرآن هم توصیه به این امور دارد؟..... ۱۸

- اگر این مطلب درست باشد پس باید در سیره ائمه اطهار(علیهم السلام) تلاش برای تشکیل حکومت وجود داشته باشد؟!..... ۱۹
- حالا این سیاستی که دین می‌گوید، همان مفهوم رایج سیاست است؟ ۲۲
- اجازه می‌دهید صریح بپرسم؟ این ولایتی که شما می‌گویید در کجای دین آمده است؟ آیا می‌توانید دلیلی قرآنی برای اثبات ولایت فقیه بیاورید؟..... ۲۲
- یعنی می‌گویید خدا ولی فقیه را انتخاب می‌کند؟!..... ۲۶
- می‌شود ولایت فقیه را به زبان ساده تعریف کرد؟..... ۲۷
- اینکه می‌گویند «طرح بحث ولایت فقیه از ابداعات امام خمینی است و پیش از ایشان کسی این بحث را مطرح نکرده» درست است؟..... ۲۸
- بعضی‌ها می‌گویند ولی فقیه نایب امام زمان(عج) است، به چه معناست؟ کسی از علما هم این مطلب را قبول دارد؟..... ۳۸
- اگر کسی روایات مطرح در بحث ولایت فقیه را قابل قبول نداشت، آیا دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد؟..... ۳۹
- چه ضرورتی دارد که حاکم اسلامی فقیه باشد؟ چرا یک متخصص برای این کار برگزیده نمی‌شود؟ ۴۱
- اگر در جامعه‌ای اسلامی، نظام مبتنی بر ولایت فقیه نباشد، چه می‌شود؟ ۴۳
- اختیارات ولایت فقیه تا چه حد است؟..... ۴۳
- ولی فقیه که معصوم نیست، چرا این حد از اختیارات به او داده می‌شود؟..... ۴۵
- «مطلقه» بودن ولایت فقیه به چه معناست؟ یعنی هر کاری که خواست، می‌تواند انجام دهد؟!..... ۴۷
- آیا غیر از امام خمینی و برخی از علمای حاضر، کسی قائل به «مطلقه بودن» ولایت فقیه هست؟ نظر آنها چیست؟..... ۴۸
- چه ضمانتی وجود دارد که مطلقه بودن ولایت فقیه، به استبداد و دیکتاتوری نیانجامد؟..... ۵۴

فهرست ۳

- اخیراً بعضی نظریه «رهبری شورایی» را مطرح می‌کنند؛ این شیوه مدیریت باعث بهرمندی از دیدگاه‌های بیشتر و در نتیجه کارآمدی بالاتر در رهبری نمی‌شود؟ ۵۶
- از اینکه در روایاتی که درباره ولایت فقیه وارد شده، اسم فقها به صورت جمع آمده، نمی‌توان فهمید که منظور، رهبری آنان به صورت جمعی است؟ ۵۸
- نقش مردم در نظام حکومتی اسلام چیست؟ ... آیا مردم تنها در ایجاد حکومت و رأی دادن دخالت دارند؟! ۶۱
- آیا در تفکر حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری، مردم رکن مشروعیت هستند یا نقش آنها به پذیرش و مقبولیت محدود می‌شود؟ ۶۲
- وظیفه اصلی رهبری در نظام اسلامی چیست و مردم باید چه انتظاری از رهبری داشته باشند؟ ۶۶
- شما که می‌گویید اطاعت از ولی فقیه همان اطاعت از انبیاست، آیا دلیلی وجود دارد که خدا ولی فقیه را نیز از اشتباه و خطا در تصمیم‌گیری‌ها مصون سازد؟ ۶۷
- فاصله داشتن ما با آرمان‌های مطرح شده در انقلاب، نشانه ضعف کارآمدی ولایت فقیه نیست؟ ۶۹
- آیا می‌شود آزادانه، هر نوع انتقاد و اشکال به رهبری را در جامعه مطرح کرد؟ ۷۲
- آیا ولی فقیه محدود به کشور ایران است یا اینکه ولی امر تمام مسلمین جهان می‌باشد؟ ۷۵
- بعضی‌ها در قوت علمی آیت الله خامنه‌ای خدشه می‌کنند، نظر فقها و علمای حوزه درباره توان علمی ایشان چیست؟ ۷۷
- غالب ما ولایت فقیه را قبول داریم، اما لوازم ولایتی بودن را نمی‌شناسیم؛ لازمه ولایتمداری چیست؟ ۸۴
- **علمای ربانی؛ الگوی ولایت‌مداری** ۹۰
- **پی‌نوشتها** ۹۷

توجه:

- کلیه بیانات حضرت امام خمینی (قدس سره) با نشان «●» مشخص شده اند.
- بیانات و نوشتارهای رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) با نشان «■» مشخص می شوند.
- ❖ و جملات دیگر علمای اعلام با مشخصه «❖» شناخته می شوند.

پرسش‌هایی بی‌پرده؛ پاسخ‌هایی صریح

قبل از اینکه وارد بحث ولایت فقیه بشویم، می‌شود بگویید چرا بعضی سعی می‌کنند بحث حکومت و ولایت فقیه را به بندگی خدا و سیر تکاملی انسان گره بزنند؟

■ هدف تمام پیامبران، کشاندن مردم به صراط مستقیم است و صراط مستقیم هم یعنی عبودیت؛ «^۱ باید مردم را به عبودیت الهی که همان صراط مستقیم است، سوق دهید.^۱

■ معنا و روح توحید عبارت است از این که انسان از غیرخدا عبودیت نکند و در مقابل غیرخدا، جبههٔ بندگی به زمین نساید؛ این معنای عبودیت کامل و خالص است.^۲

■ توحید عبارتست از حاکمیت الله بر زندگی انسان‌ها، نه فقط اینکه انسان معتقد باشد که یک خدایی هم هست. خب خود کفار قریش مگر معتقد به خدا نبودند؟! البته آنها شریک قائل بودند برای خدا، آن شرکا را هم شفعاى خودشان می‌دانستند پیش پروردگار. توحید به آن حاقّ معنای توحید عبارت از این است که در جامعه حاکمیت خدا باشد، خب حاکمیت خدا به چیست؟ حاکمیت خدا به این است

۱. یس: ۶۱؛ مرا بپرستید که راه مستقیم این است.

که قوانین الهی در جامعه جاری بشود، آن چیزی که قانون الهی است او در جامعه اجرا بشود نه قوانین خاص آمریکا یا قوانین خاص شوروی یا قوانین غربی و قوانین بشری؛ قوانین منطبق باشد با کتاب الله.^۳

■ حاکم حقیقی بر بشر خداست؛ منتهی حکومت خدا بر مردم، باید به شکل حکومت یک انسان بر مردم که بر طبق معیارهای الهی باشد تجسم پیدا کند؛ بدون آن حکومت خدا بر مردم معنا ندارد. این انسان، پیغمبران الهی هستند که برای حاکمیت بین مردم آمدند و در غیبت پیغمبران، جانشینان، اوصیاء، فقها امت، دین شناسان، آگاهان، آن کسانی که منصب ولایت را و امامت را از پیغمبر و از ائمه به ارث بردند.^۴

مگر انسان‌ها بدون داشتن حکومت الهی، نمی‌توانند به کمال برسند؟!

■ مهمترین و حساس‌ترین مسأله هر ملتی، همین مسأله حکومت و ولایت و مدیریت و حاکمیت والای بر آن جامعه است، این تعیین‌کننده‌ترین مسئله برای آن ملت است. ملت‌ها هر کدام به نحوی، این قضیه را حل کرده‌اند؛ ولی غالباً نارسا و ناتمام و حتی زیانبخش.^۵

● بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام، تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد.^۶

■ آنها [خوارج] می‌گفتند: «حکومت مال خداست. ولی امیرالمؤمنین در جواب این می‌گوید:»

«سخن، سخن درستی است و حاکم واقعی خداست؛ آن کسی که مقررات را می گوید و سررشته زندگی را به دست می گیرد، واقعاً خداست، اما آیا شما می گوئید:»^۱ «یا می گوئید:»^۲

«^۳ قانون و حکومت مال خداست؛ اما مجری قانون کیست؟ آیا شما این را هم می گوئید که غیر خدا کسی نباید مجری قانون باشد؟! لذا در جواب این سخن می گوید:»^۴ «بالآخره انسانیت و جامعه بشری، امیر لازم دارد. حاکم و فرمانروا لازم دارد؛ این طبع انسانی است که باید زندگی اش با یک مجری قانون همراه باشد. بودن قانون کفایت نمی کند؛ باید کسی باشد تا [در جایگاه] مجری، قانون را اجرا کند و بر اجرای دقیق و صحیح این قانون نظارت کند.^۵

■ «آیا من غیر از خدا کسی را به عنوان ولی انتخاب بکنم در حالی که آفریننده آسمان و زمین خداست؟! اگر انسان زیر بار حکومت کسی قرار است برود، باید زیر بار حکومت آن کسی برود که قدرت در سراسر آفرینش در قبضه اوست... خب این حکومت الهی [است].^۶

■ در جامعه بی ولایت، چراغها شعله نمی کشند و روشنی شان بیشتر نمی شود؛ همان یک ذره روغنی هم که دارند، تمام می شود تا به کلی خشک می شود. چراغهایی که پیغمبر روغن ریخته بود، رو به خاموشی گذاشت و دیدید که چطور خشک شد؛ دیدید که روزهای بعد از وفات پیامبر، شعله می کشید، روشن می کرد، منور می کرد،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰

۲. قانون گذاری و حق حاکمیت از آن خداست.

۳. زمامداری جز برای خدا نیست. (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

۴. انعام: ۱۴

چون روغنش را پیامبر ریخته بود؛ اما چون دست ولایت بالای سر این مشعل‌ها و چراغ‌ها نبود، چطور روغنش ته کشید؛ خشک شد؛ بدبو شد؛ پردود شد؛ کم نور شد... جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعداد‌های انسانی را رشد می‌دهد؛ همه چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان خدا به او داده اینها را بارور می‌کند؛ نهال انسانی را بالنده می‌سازد؛ انسان‌ها را به تکامل می‌رساند؛ انسانیت‌ها را تقویت می‌کند.^۹

آیا تأمین آزادی و کرامت انسان در نظام حاکمیت دینی عملاً مورد توجه

قرار گرفته است؟

■ در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده‌است؛ مردم هستند که انتخاب می‌کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می‌گیرند. این مردم‌سالاری، راقی‌ترین نوع مردم‌سالاری‌ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم‌سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته‌است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

... امروز شما ملاحظه می‌کنید در بسیاری از دموکراسی‌های غربی، زشت‌ترین انحرافات - انحرافات جنسی و امثال آن - به عنوان این که خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می‌کند و رسمی می‌شود و به اشاعه آن کمک می‌گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می‌دهد. در نظام اسلامی - یعنی مردم‌سالاری دینی - مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود. نکته اصلی در مردم‌سالاری دینی این است.^{۱۰}

■ تفکر اسلامی بر مبنای یک پایه محکم، برخاسته از ولایت الله، [استوار است]... که خدای متعال به انسان ها حق داده که یک حقی را به کسی بسپرنند؛ بنا شده که بگویند آقا! شما بیا برای ما این کارها را انجام بده. مردم هم این حق را در آراء خودشان در مجلس، در ریاست جمهوری، در آن چیزهایی که به آراء مردم وابسته است، به افراد می دهند. بنابراین پایه مردم سالاری دینی این است؛ یعنی یک پایه اصیل و عمیق که حقیقتاً مورد اعتقاد است.^{۱۱}

عبودیت خدا و بندگی انسان، چه ارتباطی با «چگونگی نظام حکومتی که در آن زندگی می کند» دارد؟

■ در کتاب اصول کافی شریف که از معتبرترین و قدیمی ترین کتب شیعه است، این حدیث را با چند زبان نقل کرده است... در این روایت امام صادق (علیه السلام) می فرماید : «

»^۱

من همیشه مفهوم این حدیث را به ماشینی تشبیه می کنم که شما مثلاً به قصد رفتن به نیشابور سوار شده اید. اگر چنانچه این ماشین به طرف نیشابور برود، شما حتماً به هدف می رسید و اگر این ماشین مثلاً به طرف طیس یا قوچان برود، مسلم است که شما به هدف نمی رسید. حال اگر در ماشینی که به طرف نیشابور می رود، مردم با آداب انسانی با هم معاشرت کردند، چه بهتر و اگر به آداب انسانی و انسانیت و نیکی و احسان با هم معاشرت نکردند، بالاخره به نیشابور

۱. الکافی، ج ۱، ص: ۳۷۶؛ امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا ابا نمی کند که عذاب کند امتی را که با امامی که از جانب خدا نیست، دینداری کند؛ اگر چه در اعمالشان، نیکوکار و پرهیزگار باشند؛ اما خدا شرم می کند امتی را عذاب کند که با امام از جانب خدا دینداری کند، اگر چه در اعمالشان ستمگر و بدکردار باشند.

می‌رسند، به هدف می‌رسند؛ اگر چه در بین راه یک قدری بدی کرده باشند. آن بدی‌ها هم البته یک اقتضاهائی را خواهد داشت و یک آثار و نتایجی خواهد داشت که مجبور هستند متحمل بشوند، اما به هدف می‌رسند. بر خلاف آن ماشینی که باید شما را به نیشابور برساند، اما به نقطه مقابل نیشابور می‌برد! اگر در این ماشین، همه افراد، مؤدب، با نزاکت، با احترام با همدیگر رفتار کنند، با خوش‌روئی با همدیگر عمل کنند و می‌بینند این ماشین به جای نیشابور، به طرف قوچان می‌رود، اما در مقابل این حادثه هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند، اینها خیلی آدم‌های خوبی هستند، خیلی با هم مهربان هستند، اما آیا به هدف خواهند رسید؟ پیدا است که نه! در مثال اول، راننده یک راننده امین بود، یک راننده با شرف بود، «
 بود، آنها را به هدف رساند اگر چه آدم‌های بد اخلاقی بودند. در مثال دوم، راننده راه را بلد نبود، راننده امینی نبود، راننده هواپرستی بود، مست بود، راه را گم کرده بود، در قوچان کاری داشت و کار خودش را بر خواسته مردم مقدم می‌داشت، اینها مسلم به هدف نخواهند رسید؛ هر چند که اینها در داخل ماشین با هم خیلی مهربان و خوش‌اخلاق بودند، اما بالاخره معذبند؛ به عذاب خدا دچار خواهند شد؛ به هدف نخواهند رسید. یک جامعه‌ای که با ولایت طاغوت اداره می‌شود، مثل همان ماشینی است که با رانندگی آدم غیر امین دارد رهبری می‌شود؛ انسان‌ها به هدف نخواهند رسید؛ نمی‌توانند مسلمان بمانند.»

■ ممکن است من و شما دارای ولایت باشیم اما آیا مجموعاً جامعه ما دارای ولایت هست یا نیست؟ ممکن است این سؤال پیش آید؛ مگر این دو، یکی نیستند و با هم فرق می‌کنند؟ در جواب باید گفت:

بله؛ اگر یک عضوی به خودی خود سالم باشد، سالم بودن یک عضو، اولاً نه به معنای سالم بودن همه بدن است و ثانیاً یک عضو سالم اگر در یک بدن غیرسالم قرار گرفت، نمی‌تواند همهٔ محسّنات یک عضو سالم را دارا باشد... جامعهٔ اسلامی، بعد از پیغمبر، بیست و پنج سال دارای ولایت نبود، در آن جامعه، «مسلمان» دارای ولایت بود؛ ابوذر شخصاً دارای ولایت بود؛ مقداد شخصاً دارای ولایت بود؛ آن دیگری شخصاً دارای ولایت بود، اما جامعهٔ اسلامی بعد از پیغمبر بیست و پنج سال دارای ولایت نبود. تا اینکه امیرالمؤمنین به حکومت جامعهٔ اسلامی رسید و جامعهٔ اسلامی دارای ولایت شد. آن وقتی که «امام» منشأ امر و نهی در جامعه می‌شود، آن وقتی که همه رشته‌ها از امام ناشی می‌شود، آن وقتی که امام دارد عملاً جامعه را اداره می‌کند، آن وقتی که پرچم جنگ را امام بلند می‌کند، آن وقتی که فرمان حمله را امام می‌دهد، آن وقتی که قرارداد صلح را امام می‌نویسد، آن وقت است که جامعه دارای ولایت است... جامعه‌ای که دارای ولایت شد مانند مرده‌ای است که دارای جان شده‌است. شما مرده‌ای را در نظر بگیرید که بی‌جان افتاده است؛ او مغز دارد، ولی کار نمی‌کند، چشم دارد ولی نمی‌بیند... چرا اینطور است؟ چون جان ندارد. اما وقتی که جان دمیده شد، مغز کار می‌کند، اعصاب کار می‌کند، دست می‌گیرد، دهان می‌خورد، معده هضم می‌کند، دستگاه گوارش جذب می‌کند خون می‌چرخد و می‌گردد و نیرو را به همه بدن می‌رساند، بدن را گرم می‌کند، او را در تلاش می‌اندازد، راه می‌رود، دشمن را می‌کوبد، دوست‌ها را جذب می‌کند، خود را هرچه بیشتر کاملتر و آبادتر می‌کند. این مثل را شما در مقام فهمیدن اهمیت ولایت در یک جامعه، مقابل چشم‌هایتان بگذارید؛ پیکر مرده را بردارید و جایش «جامعهٔ انسانی» بگذارید، به جای جان و روح هم «ولایت» را بگذارید. جامعه‌ای که ولایت ندارد، استعدادها در این جامعه هست، اما خنثی می‌شود؛ به هدر می‌رود؛ نابود می‌شود؛ هرز می‌رود و یا

بدتر به زیان انسان به کار می‌افتد. مغز دارد و می‌اندیشد، اما می‌اندیشد برای فسادآفرینی؛ می‌اندیشد برای انسان‌کشی؛ می‌اندیشد برای عالم‌سوزی؛ می‌اندیشد در راه بدبخت کردن انسان‌ها؛ می‌اندیشد برای محکم‌کردن پایه‌های استثمار و استبداد و استکبار. چشم دارد، اما آنچه باید ببیند نمی‌بیند، و آنچه باید نبیند می‌بیند؛ گوش دارد، اما سخن حق را نمی‌شنود؛ اعصاب، سخن حق را به مغز می‌رساند، مغز فرمانی بر طبق حق به جوارحی و اعضاء نمی‌دهد؛ شرایط عالم، اجازه کار بر طبق حق به انسان نمی‌دهند. این، جامعه بی‌ولایت است.^{۱۲}

مگر نمی‌شود احکام و قوانین اسلام را بدون تشکیل حکومت، اجرا کرد؟

● هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است.^{۱۳}

■ بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع

مالیات‌های مقرر گرفته نشود؛ یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد.

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی... ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.^{۱۴}

در دوران غیبت امام زمان (عج) که دسترسی به امام معصوم ممکن نیست،

آیا باز هم تشکیل حکومت اسلامی ضرورت دارد؟

• از غیبت صغرا تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت‌فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟! آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دوپست سال؟! و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده‌است؟!^{۱۵}

• اکنون که دوران غیبت امام (علیه السلام) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می‌خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی‌گیرد، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می‌خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده‌است؛ مانند خراجات، خمس، زکات و غیره.^۱

بعضی‌ها قائل به جدایی دین از سیاست هستند؛ اگر اسلام را از سیاست جدا بدانیم، قداست دین بهتر حفظ نمی‌شود؟

■ سال‌های متمادی سعی کردند که مقولهٔ دین را از مقولهٔ سیاست جدا کنند. با اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده و سیاست دینی در کشور، محور همهٔ فعالیت‌هاست و مسئلهٔ الهام‌گیری و سرچشمه پیدا کردن سیاست از دین - نه دین از سیاست؛ بلکه سیاست از دین - جزو عرف‌های رایج ملت‌های مسلمان شده، هنوز دارند تلاش می‌کنند، بلکه بتوانند این عرف را بشکنند... اولین حادثه‌ای که در اسلام، در دورانی که پیغمبر از فشار مخالفان در مکه خلاص شد، اتفاق افتاد، چه بود؟ تشکیل حکومت. پیغمبر به مدینه آمد و حکومت تشکیل داد. پیغمبر نیامد مدینه که بگوید من عقاید شما را اصلاح می‌کنم، احکام دینی را برایتان بیان می‌کنم، شما هم یک نفر را به عنوان حاکم برای خودتان انتخاب کنید؛ چنین چیزی نبود، بلکه پیغمبر آمد و از همهٔ^۱ سیاست را به دست گرفت. ایشان از اول که وارد شد، خطمشی نظامی، سیاسی، اقتصادی و تعامل اجتماعی را طراحی کرد. چطور این دین به خطمشی‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و اجتماعی کاری نداشته باشد و در عین حال، دین همان پیغمبر هم باشد؟! در مطلب به این روشنی، خدشه می‌کنند! این در باب ارتباط با سیاست، که پایه‌ای‌ترین مسئله است.^{۱۶}

● یک وقت بازی نخورید! یک وقت این شیاطین نیابند بگویند که به شما چه دخالت در سیاست؛ شما بروید سراغ مسئله گفتنتان! ... این اشکال اولش به نبی اکرم وارد است. اگر ایشان هم به سرمایه‌دارهای مکه و حجاز کاری نداشت و تو مسجد می‌نشست و مسئله می‌گفت، جنگ پیش نمی‌آمد، کشتار نمی‌شد، عمومی

معظمش کشته نمی شد.

و به سید الشهداء وارد است. اگر سید الشهداء می رفت پیش یزید و بیعت می کرد و مسئله گو، مسئله می گفت، با او می ساخت و مسئله می گفت، یزید خیلی هم احترام می کرد، دستش [را] هم می بوسید. ولی تکلیف این بود؟ ... اگر ما وحشت داریم، باید ما اصلاً طریقه انبیا را کنار بگذاریم. باید آن چیزی که انبیا آوردند، آن چیزی را که خدا امر کرده به آنها که بروید این سردمدارها را دعوت کنید، [رها کنیم]. دعوت همین نبود که بروند بگویند: آقا، مسلمان شو؛ چنانچه نشد، دیگر بروند سراغ کارشان... سید الشهداء هم اگر با یزید، حضرت امیر هم اگر با مخالفینش، که مخالف اسلام بودند، کنار می آمد، دیگر کشتاری نمی شد، دیگر جنگ صفینی در کار نمی آمد، جنگ جملی در کار نمی آمد. چشم‌ها را هم می گذارند و خودشان را یا به نفهمی می زنند یا نفهم‌اند و نمی بینند که انبیا چه کردند و چه زحمت‌هایی و چه جانفشانی‌هایی برای مقاصد خودشان کردند، و اسلام - از صدر اسلام تا آخر - اولیای خدا چه کردند و چه جانفشانی‌هایی کردند و چه فداکاری‌هایی کردند.^۱

• یکی از بدترین چیزی که اجانب در بین مردم و در بین خود ما القا کردند این است که اسلام برای این است که ما همان عبادت بکنیم، چنان که مذهب مسیح را هم مسخ کردند؛ مذهب مسیح، مسخ شد. هرگز نمی شود که دعوت مسیح این باشد که فقط عبادت بکنید؛ ظلمه را بگذارید به کار خودشان! این نمی شود؛ نبی نمی تواند این طور باشد؛ مسخ شده است اینها. اینها اسلام را... در نظر جاهلین مسخ کردند. اسلام را به صورت دیگر نشان دادند و این از کیدهایی بود که با نقشه‌های پیاده شده است و ما خودمان هم باور کردیم.^{۱۷}

اصلاً مگر اسلامی که «قرآن» معرفی می‌کند، سیاسی است؟

■ سال‌ها غفلت مسلمین و مهجور ماندن قرآن سبب شد که دست‌های تحریف بتوانند به نام دین، هر سخن باطلی را در اذهان جای داده و بدیهی‌ترین اصل دین خدا را منکر شوند و شرک را جامه‌ی توحید پوشانده و مضمون آیات قرآن را بی‌دغدغه انکار کنند، و در حالی که قرآن اقامه‌ی قسط را هدف از ارسال رسل می‌داند؛

»

«... و در حالی که آیات کریمه‌ی قرآن، اعتماد به ستمگران را ممنوع می‌سازد و به پیروان خود می‌فرماید: «
۲ و گردن نهادن به ظلم طاغوت را منافا با ایمان می‌شمرد و می‌گوید: «

۳، «

و کفر به طاغوت را در کنار ایمان به خدا قرار می‌دهد؛ «
۴ و در حالی که نخستین شعار اسلام، توحید، یعنی نفی همه‌ی قدرت‌های مادی و سیاسی و همه‌ی بت‌های بی‌جان و باجان بود، و در حالی که اولین اقدام پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از هجرت، تشکیل حکومت و اداره‌ی سیاسی جامعه بود، و یا دلایل و شواهد فراوان دیگری که بر پیوند دین و سیاست حکم می‌کند، باز کسانی پیدا می‌شوند که

۱. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۲. همان

۳. آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. (نساء: ۶۰)

۴. بنا بر این، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است. (بقره: ۲۵۶)

بگویند دین از سیاست جداست، و کسانی هم پیدا شدند که این سخن ضداسلامی را از آنها بپذیرند!^{۱۸}

آیا انبیا هم به دنبال سیاست و تشکیل حکومت بودند؟ قرآن هم توصیه به این امور دارد؟

■ مهمترین کار انبیای عظام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمت‌های خدا را ضایع کردند: «

۱. «آیه قرآن، از این حکومت‌های فاسد، با این تعبیرات تکان دهنده یاد می‌کند؛ سعی کردند تا فساد را جهانگیر کنند.^{۱۹}

■ انبیاء نجات دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوت‌ها و رسالت‌ها، اقامه عدل معرفی شده است: «

۲. اصلاً انزال

کتاب‌های الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد.^{۲۰}

■ انبیاء کارشان مسئله‌گویی فقط نبود. اگر انبیاء فقط به این اکتفا می‌کردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها در نمی‌افتاد. در این آیات شریفه...»^۳

این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان

۱. (به شهادت اینکه) وقتی بر می‌گردند (و یا وقتی به ولایت و ریاستی می‌رسند) با تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می‌کوشند و به مال و جانها دست می‌اندازند. (بقره: ۲۰۵)
۲. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)
۳. (پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند. (احزاب: ۳۹)

باید از مردم نترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمی ترسند؛ از غیر خدا نمی ترسند. این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای چی بود؟ چه کار می کردند؟»

«^۱ چه بود این رسالتی

که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیاء برای اقامه حق، برای اقامه عدل، برای مبارزه با ظلم، برای مبارزه با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوت‌ها قیام کردند. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان می کردند؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیان‌گری است که به پشتوانه آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل می کند. طاغوت، فرعون است؛»

«^۲ این، طاغوت است. با

اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت ننشستند، در مقابل زورگویی ساکت ننشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیاء، اینند.^۳

اگر این مطلب درست باشد پس باید در سیره ائمه اطهار (علیهم السلام)

تلاش برای تشکیل حکومت وجود داشته باشد؟!

■ اصلاً ائمه (ما علیهم الصلاه والسلام) تمام زجر و مصیبتشان به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ و آلا اگر امام صادق و

۱. چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند). (آل عمران: ۱۴۶)

۲. فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند. (قصص: ۴)

امام باقر(صلوات الله علیهما) یک گوشه می نشستند و چند نفر دور خودشان جمع می کردند و فقط یک مسأله شرعی می گفتند، کسی به آنها کاری نداشت. خود امام صادق در یک حدیث می فرماید: «

«؛ ابوحنیفه اصحاب دارد، حسن بصری اصحاب دارد. پس، چرا به آنها کاری ندارند؟ چون می دانند که آن حضرت داعیه امامت دارد؛ اما آنها داعیه امامت نداشتند. ابوحنیفه داعیه امامت نداشت. این علمای معروف اهل سنت - محدثان و فقهایشان - داعیه امامت نداشتند. اینها امام زمان را که هارون، منصور و عبدالملک بود، قبول داشتند. تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه (علیهم السلام) بین آنها و دستگاه‌های ظلم و جور مشاهده می کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ما مخالفت می کردند، آنها را مسموم می کردند مقتول می کردند، زندان می انداختند، محاصره می کردند، دعوایشان بر سر داعیه حکومت ائمه (علیهم السلام) بود. اگر ائمه داعیه حکومت نداشتند - ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می دادند - اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیه قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی گرفت؛ لاقلاً به این شدت انجام نمی گرفت؛ اصلاً مسئله این است! لذا شما می بینید در بین دعوت‌ها و تبلیغات ائمه (علیهم السلام)، روی کلمه امامت و مسئله امامت حساسیت بسیار بالایی است؛ یعنی وقتی که امام صادق هم می خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می گوید: « () » در اجتماع مردم در عرفات، می ایستد در میان مردم می گوید « () » امام جامعه،

۱. ابن ابو حنیفه است که اصحابی دارد، و ابن حسن بصری است که اصحابی دارد. (الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳)

پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود،»

۱. «تا می‌رسد به خودش. یعنی

تمام بحث ائمه با مخالفانشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود، بر سر مقامات معنوی آنها یا ائمه دعوایی نداشتند.^{۲۲}

■ خیلی از اوقات اتفاق می‌افتاد که کسانی در جامعه - در جامعه زمان خلفا - اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها. خلفا هم با آنها نه فقط معارضه‌ای نمی‌کردند، بلکه حتی مخلص آنها بودند؛ اظهار ارادت نسبت به آنها می‌کردند؛ پیش آنها می‌رفتند؛ از آنها نصیحت می‌خواستند. چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا، داعیه سیاسی نداشتند؛ امثال حسن بصری و ابن شبرمه و یا عمر بن عبید، این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همه این ادعاها را داشتند، اما نسبت به آنها هیچ‌گونه از طرف خلفا تعرضی نبود. چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت.^{۲۳}

■ ائمه (علیهم‌السلام) ... از روز صلح امام مجتبی (علیه‌السلام) تا اواخر، دائماً درصدد بوده‌اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و سر پا کنند. در این زمینه، روایاتی هم داریم... ائمه می‌خواستند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل بشود و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته شدن و آلوده شدن به آلودگی‌های هواهای نفسانی دور است، روی کار بیاید؛ ولی این کار، کار مشکلی است.^{۲۴}

حالا این سیاستی که دین می گوید، همان مفهوم رایج سیاست است؟

■ سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب اسلام نیست. سیاست یعنی اداره درست جامعه؛ این جزو دین است.^{۲۵}

● آن مردک وقتی که آمد (در زندان) پیش من... گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغگویی و... خلاصه پدرسوختگی است. و این را بگذارید برای ما! راست هم می گفت. اگر سیاست عبارت از اینها است، مخصوص آنها می باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می باشند، ائمه هدی (علیهم السلام) که «
هستند، غیر این معنایی است که او می گفت. او می خواست ما را اغفال کند.^{۲۶}

● سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام.^{۲۷}

اجازه می دهید صریح بپرسم؟ این ولایتی که شما می گوید در کجای دین

آمده است؟ آیا می توانید دلیلی قرآنی برای اثبات ولایت فقیه بیاورید؟

❖ اتفاقاً امام صادق (علیه السلام) نیز برای اثبات ولایت علما، از آیه قرآن استفاده کرده اند؛ آن حضرت در روایتی که در اکثر تفاسیر معتبر روایی^۱ آمده است، می فرماید: «از جمله چیزهایی که به سبب آن، کسی مستحق امامت می شود: پاکدامنی و پاکی از گناهان و

۱. از جمله: میزان، البرهان، تفسیر العیاشی و نور الثقلین

معاصی هلاکت‌باری است که [آدمی] را لایق آتش دوزخ می‌کند و دیگر، آگاهی روشن از تمام حلال‌ها و حرام‌هایی که مردم بدانها نیاز دارند و سوم، علم به قرآن (و شناخت خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ آن و...)» ابی عمرو زبیری پرسید: چه دلیلی وجود دارد برای آنکه ویژگی‌های رهبری و امامت، تنها در اموری است که شما فرمودید؟ حضرت فرمودند: «به‌دلیل این قول پروردگار که درباره کسانی است که از سوی خداوند در ایجاد حکومت اذن دارند؛»

«تورات را ما نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود؛ انبیاء که اسلام آوردند^۲ با آن در بین یهودیان حکم می‌کردند، و همچنین ربانیون که مریبان مردم بودند و علما، بر طبق تورات در بین مردم حکومت می‌کردند.» پس دسته دوم از پیشوایان، یعنی ربانیون، غیر از انبیاء هستند؛ آنها کسانی هستند که مردم را با علم خود تربیت می‌کنند. و دسته سوم یعنی احبار، همان علماء هستند و آنها، غیر از دسته دوم یعنی ربانیونند.^۳

۱. مانده: ۴۴

۲. حضرت آیه الله جوادی آملی درباره‌ی علت استفاده از عنوان «اسلامی» درباره‌ی پیامبران دیگر ادیان ابراهیمی، می‌فرماید: چون «اسلام» تنها دین الهی است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران - ۱۹) و هیچ دینی غیر از آن مرضی و مقبول خداوند نیست: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران - ۸۵)، بنابراین، تنها ره‌آورد همه‌ی پیامبران الهی، همانا اسلام بوده و حکومت آنان نیز اسلامی بوده و می‌باشد. (ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۰۳)

۳. عن ابی عمرو زبیری عن ابی عبد الله (علیه السلام): «أَنَّ مِمَّا اسْتَحَقَّتْ بِهِ الْإِمَامَةُ التَّطَهُّرُ وَ الطَّهَارَةُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي الْمَوْقُفَةُ الَّتِي تُوْجِبُ النَّارَ ثُمَّ الْعِلْمُ الْمُتَوَرِّعُ بِجَمِيعِ مَا يَخْتِاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا وَ الْعِلْمُ بِكُنَائِمِهَا حَاصِبُهُ وَ عَامَهُ وَ الْمُحْكَمُ وَ الْمُشَابِهَةُ وَ دَقَائِقُ عِلْمِهِ وَ غَرَائِبُ تَأْوِيلِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ قُلْتُ وَ مَا الْحِجَّةُ بِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا عَالِمًا بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي ذَكَرْتَ قَالَ قَوْلَ اللَّهِ فِيمَنْ أَذِنَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْحُكُومَةِ وَ جَلَلَهُمْ أَهْلُهَا» «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ» فَهَذِهِ الْأَيْمَةُ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يَرَوْنَ النَّاسَ يَعْلمُهُمْ وَ أَمَّا الْأَخْبَارُ فَهُمُ الْعُلَمَاءُ دُونَ الرِّبَّانِيِّينَ (الميزان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۳۶۱، البرهان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۳۰۶، تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۲۲ و ۳۲۳، تفسير نور الثقلين، ج ۱، ص: ۶۳۴، ميزان الحكمه، ج ۱، صفحه ۲۵۳، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۵، ص: ۱۴۹)

■ مسئله ولایت در جامعه اسلامی یک چیز بسیار روشن و کاملاً متکی به مبانی اسلامی و متّخذ از آیات قرآنی است و عقل یک انسان سالم و بی‌غرض هم این را تصدیق می‌کند. ولایت خدا به پیغمبر و ولایت پیغمبر به ائمه معصومین منتقل می‌شود..

در زمان حاضر که قرار است همان ولایت منتقل بشود به یک انسانی، کی مقدم است؟ کی شایسته‌تر است؟ کی اطمینان و اعتماد برانگیزتر است؟ آیا آن کسی که اصلاً اسلام را نمی‌شناسد؛ دین را نمی‌شناسد؛ با قرآن آشنا نیست؛ احیاناً اعتقادی به قرآن یا به خدای قرآن و آورنده قرآن ندارد؟! آیا او بیاید و زمام امور مسلمین را بر عهده بگیرد یا انسانی که واقف به قرآن است، عالم به قرآن است، مسلط به دین است، آگاه از احکام ماست و می‌تواند احکام اسلامی را بدون اینکه از دیگری تقلید کند و سؤال کند، خودش از منابع اسلامی به دست بیاورد و استنباط کند؟ طبیعی است که این دومی مقدم است. در دوران امر بین انسان فاسق، فاجر، لابالی، تابع هوای نفس، وابسته به قدرت‌های غافل از سعادت و صلاح و فلاح انسان، یک چنین انسانی یا یک انسان عادل، پرهیزگار، پارسای مسلط بر هوای نفس، تسلیم امر خدا و مطیع فرمان الهی و دلسوز برای احکام اسلامی؛ کدام مقدمند؟ طبیعی است که این دومی برای زمامداری بر امور مسلمین مقدم است. و شرط دیگر یعنی دارای کفایت و کارایی لازم برای اداره؛ این هم یک شرط قهری و عقلی است. کسی که کفایت اداره ندارد، این را نمی‌شود زمامدار امور هیچ کاری کرد؛ حتی کار کوچک؛ مگر آنکه کفایت آن کار را داشته باشد؛ چه برسد به اداره امور مسلمین! این هم یک شرط قهری است.

پس می‌بینید اعتقاد به ولایت فقیه آن جوری که ما امروز داریم تبیین می‌کنیم و در نظام جمهوری اسلامی قاعده همه امور هست، این یک اعتقادی است منطبق با متن قرآن، منطبق با لب اسلام و حق اصول اسلامی و منطبق با عقل سلیم.^{۲۸}

● هدف بعثت‌ها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکانپذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. خداوند متعال که در باب «خمس» می‌فرماید:

«...» یا
درباره «زکات» می‌فرماید: «...» یا درباره

«خراجات» دستوراتی صادر می‌فرماید، در حقیقت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آنها موظف می‌کند. همان طور که باید اینها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند. مالیات‌هایی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملت‌ها و افراد مردم گسترش دهد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند، و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند بنابراین، «الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُولِ» یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آنند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت»

۱. «الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُولِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخِلُوا فِي الدُّنْيَا قَالِ اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَخَذُوا مِنْهُمْ عَلَى دِينِكُمْ» (رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دانشمندان فقیه تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند امین پیغمبرانند. عرض شد یا رسول الله! معنی ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی از سلطان جائز، پس چون چنین کنند نسبت به دبتنان از ایشان برحذر باشید) الکافی، ج ۱، ص: ۴۶

است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از «أَمْنَاءُ الرَّسُلِ» کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند، و پاک و منزه باشند، چنانکه در ذیل حدیث می‌فرماید: «مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا». یعنی تا هنگامی که به منجلاب دنیا طلبی درنیامده‌اند.^{۲۹}

یعنی می‌گویید خدا ولی فقیه را انتخاب می‌کند!؟

■ خدای متعال، این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصی اعمال می‌کند. یعنی آن وقتی هم که حاکم اسلامی و ولی امور مسلمین، چه بر اساس تعیین شخص - آن‌چنان‌که طبق عقیده ما، در مورد امیرالمؤمنین و ائمه(علیهم‌السلام) تحقق پیدا کرد - و چه بر اساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می‌شود که امور مردم را اداره بکند، باز این ولایت، ولایت خداست؛ این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می‌شود. آن انسان - هرکه و هرچه باشد - منهای ولایت الهی و قدرت پروردگار، هیچ‌گونه حقی نسبت به انسان‌ها و مردم دیگر ندارد. خود این، یک نکته‌ی بسیار مهم و تعیین‌کننده در سرنوشت جامعه‌ی اسلامی است.^{۳۰}

■ یک وقت است که علی بن ابیطالب (علیه السلام) حسن بن علی (علیه السلام)، حسین بن علی (علیه السلام)، علی بن حسین (علیه السلام)، تا آخر، ائمه به نام و خصوصیات مشخص می‌شوند، یک وقت هم هست که با نام مشخص نمی‌شوند بلکه توسط یک ولی با صفاتی مشخص می‌شوند همانطور که فرموده‌اند: «

...»^۱ این طوری ولی را

۱. و اما آن کسی از فقهاء ائمت ما که نگهبان نفس خود از آزر و هوس و حافظ دین ایزد تعالی و تقدس و مخالف آزر و هوا و مطیع امر حضرت مولی خود بود... (الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۸)

مشخص می‌کنند این هم از طرف خداست، منتهی آن اولی را با اسم معین کرده‌اند و این را خصوصیاتش را گفته‌اند... وقتی که انسان بنای کارش را بر این گذاشت که قوانین اسلامی و مقررات الهی را در جامعه بصورتی که ولایت حکم می‌کند، زنده و احیاء بکند آن وقت می‌گردد و راهش را پیدا می‌کند، روش‌ها و شیوه‌هایش را پیدا می‌کند.^{۳۱}

می‌شود ولایت فقیه را به زبان ساده تعریف کرد؟

■ ولایت فقیه یعنی حاکمیت آن انسانی که در تفکر و ایمان و ایدئولوژی حاکم بر جامعه خودش از همه بهتر وارد است و بهتر می‌شناسند. یک چنین کسی باید در یک جامعه حکومت بکند؛ یک چنین انسانی می‌تواند این جامعه را به فلاح و نجات و به تکامل مادی و معنوی برساند.^{۳۲}

■ اصل مفهوم رهبری فقیه و حاکمیت دین‌شناسان فقیه یعنی چه؟ «فقیه» یعنی کسی که دین را می‌شناسد؛ راهی را که دین برای مردم ترسیم کرده است تا بتوانند سعادت و خوشبختی و آزادی و خوشی دنیا و آخرت را به دست بیاورند، او را می‌شناسد و در مقابل مردم می‌گذارد؛ فقیه یعنی این. حاکمیت یک چنین انسانی، یک منطق عقلانی پشت سرش هست؛ یک استدلال محکم دارد. حاکمیت چنین انسانی که حاکمیت یک نظامی یا، حاکمیت یک سرمایه‌دار، یا حاکمیت یک سیاستمدار حزبی حرفه‌ای، چنین استدلالی را با خودش ندارد.^{۳۳}

■ ولایت یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه اولاً مشخص باشد. ثانیاً منشأ و الهام بخش همه نیروها، نشاطها، فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همه جوی‌ها و سرچشمه‌ها از او سرازیر می‌شود، مرکزی باشد که همه فرمان‌ها را او می‌دهد و همه قانون‌ها را او اجرا می‌کند نقطه‌ای باشد که همه رشته‌ها و نخ‌ها با آنجا

برگردد، همه به او نگاه کنند، همه دنبال او بروند، موتور زندگی را، او روشن بکند، راننده و پیش قراول کاروان زندگی در جامعه، او باشد، این جامعه، جامعه دارای ولایت است.^{۳۴}

■ ولی فقیه در دوران غیبت، در دوران عدم حضور امام معصوم همان مقام حاکمیت را داراست. این ریشه و مبنای فکری حکومت اسلامی و ولایت فقیه است.^{۳۵}

اینکه می‌گویند «طرح بحث ولایت فقیه از ابداعات امام خمینی است و پیش از ایشان کسی این بحث را مطرح نکرده» درست است؟

■ «ولایت فقیه» جزو مسلمات فقه شیعه است. این که حالا بعضی نیمه‌سوادها می‌گویند امام «ولایت فقیه» را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، می‌داند که مسأله «ولایت فقیه» جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاست‌های امروز و مکتب‌های امروز دارند، مدون کند و آن را ریشه دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد؛ یعنی به شکلی درآورد که برای هر انسان صاحب نظری که با مسائل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد.^{۳۶}

● موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده‌است. حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود؛ برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود و با رفتن

عنوان، حکم هم برداشته شد. مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء^۱ نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی^۲، همه شئون رسول الله (صلی الله علیه و آله) را برای فقها ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای نائینی^۳ نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود. در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم.^{۳۷}

■ انصافاً ولایت فقیه مبنای بسیار مستحکمی دارد. بنده این طور تصور می‌کنم که موضوع ولایت فقیه، ولو مقداری در توسعه و تزییقش تفاوتی بین علما وجود داشته باشد، جزو واضحات فقه اسلام است. انسان وقتی نگاه می‌کند، از قدیم‌الایام تا کنون، اگر کسانی این قضیه را مطرح نکردند یا با سردی با آن برخورد کردند، به خاطر این بوده‌است که فکر کردند چیزی را که شدنی نیست، چرا

۱. ولایت بر دیگری دارای سه، بلکه چهار مرتبه است... [مرتبه سوم] آن، ولایت مجتهدی است که نایب امام (ع) است. از مجموعه ادله استفاده می‌شود که فقیه نسبت به امور عمومی [جامعه] و آنچه سازمان اجتماع متوقف بر آن است، ولایت دارد. (الفردوس الاعلی، ص ۵۴)

۲. هر آنچه که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امام (علیه‌السلام) - که حاکمان و حافظان اسلام می‌باشند - بر آن ولایت و اختیار دارند، فقیه نیز همان ولایت و اختیار را دارد مگر جایی که دلیلی برخلاف آن وجود داشته شود. (عوائد الایام، عائدۀ تحدید ولایه الحاکم ص ۱۸۷، ۱۸۸)

۳. علامه نائینی: اختلاف در ثبوت ولایت عامه برای فقیه به اختلاف در این مسئله بر می‌گردد که آیا آنچه برای فقیه جعل شده است، منصب قاضی است، یا منصب والی؟ جمعی به ثبوت منصب والیان برای فقیهان معتقدند و به اخبار استناد نموده‌اند. روایت مقبوله عمر بن حنظله بهترین روایتی است که می‌توان برای اثبات ولایت عامه به آن تمسک نمود... حکومت در قول امام (ع) فانی جعلته حاکماً مطلق است و شامل هر دو وظیفه قاضی و والی می‌شود، بلکه بعید نیست لفظ حاکم ظهور در والی داشته باشد و این امر با این مسئله که مورد روایت مسئله قضاوت است، منافاتی ندارد؛ زیرا خصوصیت مورد موجب تخصیص عموم در پاسخ نمی‌شود. (المکاسب و البیع ج ۲ ص ۳۳۵ و ۳۳۶)

مطرح کنند؛ والا وقتی انسان به کتاب‌ها و حرف‌های فقها نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ کس از آنها نیست که اصلاً حاکمیت غیر حکم اسلامی را قبول داشته باشد. انسان این را در ابواب مختلف فقهی مشاهده می‌کند. این جزو مسلمات است. مثلاً تعبیرات مرحوم «صاحب جواهر»^۱ راجع به ولایت فقیه نشان می‌دهد که از نظر او این قضیه جزو واضحات است؛ البته نه در باب ولایت بر صغار، بلکه در باب جهاد و ابواب مهم دیگر که نشان می‌دهد ایشان دایره ولایت را با همان توسعه می‌بیند و این مسئله را جزو واضحات فقه اسلامی می‌داند. مرحوم «نراقی» و امثال او در این خصوص تصریح و بحث کردند و من نمی‌خواهم اینها را عرض کنم؛ آنهایی را که بحث نکردند، عرض می‌کنم. غرض؛ این فکر پایه محکمی دارد و امام این را مطرح کردند.^{۳۸}

■ پاسداری و دیده‌بانی حرکت کلی نظام به سمت هدف‌های آرمانی و عالی‌اش، مهمترین و اساسی‌ترین نقش ولایت فقیه است. امام بزرگوار این نقش را از متن فقه سیاسی اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ همچنان که در طول تاریخ شیعه و تاریخ فقه شیعی در تمام ادوار، فقهای ما این را از دین فهمیدند و شناختند و به آن اذعان کردند. البته فقها برای تحقق آن فرصت پیدا نکردند، اما این را جزو مسلمات فقه اسلام شناختند و دانستند؛ و همین‌طور هم هست.^{۳۹}

۱. از عجایب، وسوسه بعضی از افراد در این مسئله است، گویا اصلاً از فقه چیزی نجشیده و از لحن قول ائمه چیزی نفهمیده و از اسرار ایشان به چیزی نرسیده‌اند و تامل نکرده‌اند در این فرمایش که فرموده من فقها را حاکم و قاضی و حجت و خلیفه بر شما قرار داده‌ام. (جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵)

نمونه‌ای از علمای قائل به ولایت فقیه

شیخ مفید (محمد بن محمد نعمان)؛ ۴۱۳ هـ. ق

❖ هنگامی که سلطان عادل^۱ برای ولایت در آنچه ذکر کردم - در این ابواب فقه - وجود نداشت، بر فقیهان اهل حق عادل صاحب رأی و عقل و فضل است که ولایت آنچه را بر عهده سلطان عادل است را بر عهده گیرند.^۲

شیخ طوسی (محمد بن حسن بن علی طوسی)؛ ۴۶۰ هـ. ق

❖ شیخ طوسی در کتاب‌های خود به ویژه نهاییه، مهم‌ترین ارکان جامعه یعنی فتوا، جهاد، قضاوت، اقامه حدود و... را حق فقیهان دانسته، حتی قبول ولایت از جانب سلطان جائز را نیز برای آنان جایز می‌شمرد؛

صدور حکم میان مردم، اقامه حدود و قضاوت میان کسانی که با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، جایز نیست؛ مگر از سوی کسی که از طرف سلطان حق^۳، اجازه داشته باشد. چنین کارهایی، در زمانی که خودشان (ائمه معصومین) امکان انجام آن را ندارند، بدون تردید به فقیهان شیعه واگذار شده است.^۴

ابن ادریس حلی؛ ۵۹۸ هـ. ق

❖ مقصود از احکام تعبدی، اجرای آن‌ها است؛ یعنی احکامی که خداوند متعال مقرر فرموده است، چنان‌چه اجرا نشود، لغو است؛ بنابراین مسئولی باید اجرای احکام را بر عهده بگیرد. البته هر کسی صلاحیت اجرای دستورها را ندارد؛ مگر امام معصوم

۱. سلطان عادل در لسان شیخ مفید امام معصوم است.

۲. المقنعه ص ۶۷۵

۳. امامان معصوم (علیهم السلام)

۴. النهایه و نکته‌ها، ج ۲، ص ۱۷

(علیه السلام) که در صورت غیبت یا عدم قدرت، به جز شیعه‌ای که از جانب آن حضرت منصوب شده، فرد دیگری، حق تصدّی این مقام را ندارد؛ شیعه‌ای که جامع شرایط هفت‌گانه علم، عقل، رأی، جزم، تحصیل، بردباری وسیع، بصیرت، امکان قیام به احکام و عدالت باشد.^۱

علامه حلّی (حسن بن یوسف)؛ ۷۲۶ هـ. ق

❖ مقبوله عمر بن حنظله و دیگر روایات در این زمینه، بر اطلاق و عموم ولایت فقیهان دلالت داشته، به ولایت در قضاوت و اقامه حدود محدود نمی‌شود.^۲ وی همچنین در باب زکات می‌نویسد: «زکات در عصر غیبت، به فقیه پرداخت می‌شود؛ چرا که نایب امام (علیه السلام) است و هر آن‌چه از شئون امام بوده، به عهده می‌گیرد».^۳

فخر المحقّقین (محمد بن حسن بن یوسف)؛ ۷۷۱ هـ. ق

❖ از نظر شرع مقدّس، قضاوت و ولایت بر حکم، برای کسی است که صلاحیت فتوا دادن در مورد قوانین فرعی شرعی بر اشخاص معینی از انسان‌ها را داشته باشد که حکم او یا برای اثبات حق و حقوقی و یا استیفای حقوق مستحقّی است. شروع اعمال این ولایت، همزمان با تحقّق ریاست در امور دین و دنیا است.^۴

شهید اول (محمد بن مکی)؛ ۷۸۶ هـ. ق

❖ در صورت حضور حاکم شرع، لازم است اجازه ایشان کسب شود؛ چرا که بر همه مناصب شرعی، ولایت دارد.^۵

۱ السرائر الحاوی للتحریر الفتاوی ج ۳ ص ۵۳۷

۲ مختلف الشیعه، الجزء الرابع، ص ۴۶۴.

۳ نهایه الاحکام، ج ۲، ص ۴۱۷

۴ ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۲۹۴

۵ الذکری، ص ۵۷.

محقق ثانی (علی بن الحسین بن عبدالعالی کرکی)؛ ۹۴۰ هـ، ق

❖ فقیهان و دانشمندان امامیه، اتفاق کرده‌اند بر اینکه فقیه عادل شیعه که جامع شرایط فتوا باشد، فقیهی که از او در احکام شرعی به مجتهد تعبیر می‌شود، نایب امامان هدایت (علیهم السلام) است در حال غیبت، در تمام آنچه که قابلیت نیابت را داشته باشد.^۱ و همچنین به دلیلی که در شرح شرایع آمده که فقیه، نایب امام (علیه السلام) و منصوب او است، ولایت از طرف امام را در باقی اصناف بر عهده می‌گیرد.^۲

محقق اردبیلی (احمد بن محمد اردبیلی)؛ ۹۹۳ هـ. ق

❖ «صدور حکم» در روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه به فقیهان تفویض شده است و آنها «حاکم» قرار داده شده‌اند؛ مانند این است که اقامه حدود هم به آنها واگذار شده است.^۳

علاوه بر اجماع و اقتضای ضرورت، می‌توان به نیابت حاکم از امام (علیه السلام) استناد کرد و دلیل بر نیابت، اجماع و اخباری همانند مقبوله عمر بن حنظله است و لذا هر آنچه برای امام، جایز است و می‌تواند به عهده بگیرد، برای حاکم نیز جایز است.^۴

سید محمد جواد عاملی (صاحب مفتاح الکرامه)؛ ۱۲۲۶ هـ. ق

❖ فقیه، نایب مسلمین و سرپرست آنهاست، و بدرستی که او بر آنچه مصالح عمومی جامعه است، ولایت دارد.^۵

ملاً احمد نراقی (احمد بن مهدی بن ابی ذر)؛ ۱۲۴۴ هـ. ق

❖ هر آنچه که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امام (علیه السلام) - که

۱ رسائل المحقق کرکی ج ۱ ص ۱۴۲

۲ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۶.

۴ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۸، ص ۱۶۰.

۵ مفتاح الکرامه، ج ۱۸، ص ۵۰؛ ... لآنه نائب المسلمین و هو ولیهم، و لآنه هو الولی للمصالح العامه.

حاکمان و حافظان اسلام می‌باشند- بر آن ولایت و اختیار دارند، فقیه نیز همان ولایت و اختیار را دارد مگر جایی که دلیلی برخلاف آن وجود داشته شود^۱

❖ راستی از بدیهیاتی که هر عامی و عالمی می‌فهمد و بر آن صحه می‌گذارد، این است که وقتی پیامبری به کسی موقع مسافرت یا وفات خود بگوید، فلانی وارث من، مثل من، به منزله من، خلیفه من، امین و حجت من، و حاکم از جانب من برای شما مردم، و مرجع شما در جمیع حوادث شما است، مجرای امور شما است، احکام شما به‌دست اوست و او متکفل رعیت من است، چنین می‌فهمیم که هر آنچه از آن نبی مربوط به امور رعیت و امت بوده، از برای چنین شخصی نیز بدون شک ثابت خواهد بود. چرا چنین نباشد، در حالی که بیشتر نصوص وارد شده در حق اوصیای معصوم (علیه السلام) که بر اساس آن به ولایت و امامت آنان استدلال می‌شود و متضمن اثبات جمیع اختیارات پیامبر (علیه السلام) برای امامان (علیه السلام) است، چیزی بیش از تفاسیر مربوط به فقیهان غیبت در نصوص نیست؛ برای توضیح بیشتر بنگرید به این مثال که حاکم یا سلطان یک ناحیه اگر بخواهد مسافرتی به جایی داشته باشد و بعد از ذکر بسیاری از فضایل به شخصی بگوید، فلان شخص خلیفه من، به منزله من، مثل من، امین من و متکفل رعایای من و حاکم و حجت از جانب من، مرجع جمیع حوادث و مجرای امور و احکام شما است، آیا شکی باقی می‌ماند که قائم مقام او، تمام اختیارات سلطان در اداره امور رعیت آن نواحی، به جز موارد استثنا شده، را دارد؟^۲

۱. عوائد، عائده تجدید ولایة‌الحاکم، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

۲. عوائد الایام، ص ۱۸۸

صاحب جواهر (محمد حسن نجفی): ۱۲۶۶ ه. ق

❖ نصب عام فقها در همه امور جاری است؛ به طوری که هر آنچه برای امام (علیه السلام) است، برای فقیه نیز هست؛ چنان که مقتضی قول امام (علیه السلام) «فأنتی قد جعلته حاکما» این است که فقیه، ولی متصرف در قضاوت و غیر آن از قبیل ولایات و مانند آن است؛ همان گونه که مقتضی قول صاحب الزمان (روحی فداه) نیز آن را می‌رساند؛ «در حوادث واقعه، به روایان احادیث ما رجوع کنید. آنان حجت ما بر شما و ما حجت خدا بر آنان هستیم»؛ مراد این است که فقیهان در جمیع آنچه من حجت هستم، حجت من بر شما هستند؛ مگر آن چیزهایی که با دلیل خارج شود.^۱

صاحب ریاض (علی بن محمد ابی‌المعالی): ۱۲۳۱ ه. ق

❖ هیچ اختلافی در این نیست که مراد از حاکم در عصر غیبت امام (علیه السلام) فقیه جامع شرایط فتواست.^۲

شیخ انصاری (مرتضی بن محمد امین): ۱۲۸۱ ه. ق

❖ از روایات گذشته ظاهر می‌شود که حکم فقیه، در تمام خصوصیت‌های احکام شرعی و در تمام موضوعات خاص آنها، برای ترتیب دادن احکام بر آنها نافذ می‌باشد؛ زیرا متبادر از لفظ «حاکم» در مقبوله عمر بن حنظله، همان «متسلط مطلق» است؛ یعنی اینکه امام (علیه السلام) فرمودند: «فأنتی قد جعلته علیکم حاکما»،^۳ نظیر گفتار سلطان و حاکم است که به اهل شهری بگوید: «من فلان شخص را حاکم بر شما قرار دادم» که از این تعبیر، بر می‌آید که سلطان، فلان شخص را در همه امور کلی و جزئی شهروندان که به

۱ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۲ ریاض المسائل، ج ۹، ص ۵۰۹.

۳ بحار، ج ۲، ص ۲۲۱.

حکومت بر می‌گردد، مسلط نموده است.^۱

شیخ فضل الله نوری؛ ۱۳۲۷ هـ. ق

❖ او «ولایت در تصرف» را از آن مجتهدان عادل می‌دانست و می‌گفت: «قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیه از جان و مال و عرض مردم، باید مطابق فتوای مجتهدین عدول هر عصری که مرجع تقلید مردمند، باشد.»^۲ «مگر نمی‌دانی که اگر غیر از اهل، در این مسند نشست، واجب است منع او از این شغل، و حرام است حمایت او؟ مگر نمی‌دانی که این کار از غیر نواب عام، غصب حق محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) است؟»^۳

آیه الله بروجردی؛ ۱۳۲۹ هـ. ق

❖ در مجموع (از نظر عقلی و نقلی بر می‌آید که) فقیه عادل در کارهای مهم عمومی که مورد ابتلای مردم است، از طرف ائمه اطهار منصوب است و همانطور که ما روشن کردیم و اجمالاً اشکالی هم به آن وارد نیست، در اثبات آن احتیاجی به مقبوله عمر بن حنظله نمی‌باشد و در نهایت اینکه مقبوله نیز از شواهد این مطلب است.^۴

آیت الله بروجردی سپس اعتقاد خود را چنین ابراز می‌دارد: امامان معصوم (علیهم السلام) می‌دانسته‌اند که اغلب شیعیان در زمان حضور، و جمیع آن‌ها در زمان غیبت، امکان دسترسی به آن‌ها را ندارند؛ پس آیا امکان دارد که آن‌ها را از رجوع به طاغوت‌ها و قاضیان جور منع کنند و با وجود این، خود نیز کسی را برای رجوع در این امور معیی نکنند؟! ماقطع و یقین می‌یابیم که اصحاب امامان

۱ شیخ انصاری، قضا و شهادت طبع کنگره شماره ۲۲ ص ۸ و ۹.

۲ لوابیح آقا شیخ فضل الله نوری، ص ۶۹

۳ رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ فضل الله نوری، ج ۱، ص ۶۷.

۴ البدرالزاهر، ص ۷۴.

معصوم (علیه السلام) از آنان درباره کسی که مرجع شیعه در این مسائل باشد پرسیده و امامان نیز در جواب آن‌ها کسانی را برای شیعیان، تعیین کرده‌اند که در صورت عدم تمکن از دسترسی به امامان به هنگام نیاز به آنان مراجعه کنند. نهایت اینکه این پرسش و پاسخ‌ها از کتاب‌های روایی موجود ساقط شده و به جز روایت عمر بن حنظله و ابو خدیجه به دستمان نرسیده است... پس مراد از «حاکما» در «قد جعلته علیکم حاکما» در مورد کلیه امور اجتماعی است که از وظایف اشخاص خاصی نیست و شارع مقدس نیز به سستی در آنها رضایت نمی‌دهد و لو اینکه در عصر غیبت یا عدم امکان دسترسی به امامان باشد؛ البته تصدی این امور اختصاص به قاضی هم ندارد؛ اگر چه شغل قضاوت، معمولاً و عرفاً با تصدی سایر امور مبتلابه جامعه ملازم بوده است.^۱

❖ برای ملاحظه متن عربی اقوال علما و نظر دیگر فقها، رجوع کنید به کتاب‌های:

- «فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه» تالیف محمدعلی قاسمی و همکاران، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی
- «تحول نظریه دولت در اسلام»، تالیف احمد جهان بزرگی،

۱. البدر الزاهر، ص ۷۹. آیت الله فاضل لنکرانی، از شاگردان ایشان نقل می‌کند: «آیت الله بروجردی گروهی در قم بحث ولایت مطلقه را مستقلاً مطرح نکردند، ولی ایشان همانند امام قائل به ولایت مطلقه برای فقیه بود. شاهد این است که ایشان به هنگام تأسیس مسجد اعظم، ناچار شدند حیاطی را که وضوخانه آستانه و در کنار آن بقعه‌هایی بود و در این بقعه‌ها، قبرهایی وجود داشت، خراب کنند و جزء صحن مسجد اعظم قرار دهند. ایشان وضوخانه و بقعه‌ها را خراب کردند (البته بدون اینکه اصل قبرها را از بین ببرند) و جزء مسجد اعظم قرار دادند. کسی به ایشان اعتراض می‌کند که حیاط مربوط به آستانه است و بقعه‌ها مربوط به دیگران، شما به چه مجوزی آنها را تصرف کردید؟ ایشان لبخندی می‌زنند و می‌فرمایند: معلوم می‌شود این آقا هنوز ولایت فقیه برایش جا نیفتاده است. معنای سخن ایشان این است که فقیه ولایت مطلقه دارد؛ از این رو کاری را که مصلحت ببیند، به حکم ولایت انجام می‌دهد.» (ویژه نامه چشم و چراغ مرجعیت حوزه، ص ۱۶۳)

انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

- «اندیشه‌های سیاسی شیعه در عصر غیبت» تالیف علی اکبر پازوکی، نشر معارف
- «حکمت حکومت فقیه» نوشته آیت الله ممدوحی، انتشارات بوستان کتاب

بعضی‌ها می‌گویند ولی فقیه نائب امام زمان (عج) است، به چه معناست؟ کسی از علما هم این مطلب را قبول دارد؟

❖ قریب به اتفاق علما، فقیه را در زمان غیبت، نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌دانند؛ به عنوان نمونه می‌توان از شیخ مفید،^۱ شیخ طوسی،^۲ ابن ادریس حلی،^۳ شهید ثانی،^۴ محقق سبزواری،^۵ علامه حلی،^۶ مقدس اردبیلی،^۷ محقق کرکی^۸ و میرزای قمی^۹ نام برد.^۱

-
۱. ... فإنما هو أمير في الحقيقة من قبل صاحب الأمر الذي سوغه ذلك و أذن له فيه (المقتنعة ص: ۸۱۰)
 ۲. فلا يجوز أيضا إلا لمن أذن له سلطان الحق في ذلك و قد فوضوا ذلك الى فقهاء شيعتهم (النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، المتن، ص: ۳۰۲)
 ۳. ... فهو في الحقيقة نائب عن ولي الأمر عليه السلام في الحكم، و مأهول له لثبوت الاذن منه و من آياته عليهم السلام (السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج ۳، ص: ۵۳۹)
 ۴. فإن الفقهاء نواب الإمام عليه السلام على العموم بقول الصادق عليه السلام (رسائل الشهيد الثاني، ج ۱، ص: ۲۳۱)
 ۵. كون الحاكم نائب الإمام على العموم (ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد، ج ۲، ص: ۴۶۵)
 ۶. لكن يستحب صرفها الى الإمام أو نائبه، لأنه أعرف بمواقفها، فإن تعذر صرف الى الفقيه المأمون من فقهاء الإمامية، لأنهم أبصر بمواقفها. و لأنهم نواب الإمام عليه السلام. (تذكرة الفقهاء، ج ۵، ص: ۴۰۲)
 ۷. از اینکه ولی فقیه جامع شرایط حاکم از جانب امام (ع) است، دانسته می‌شود که او در تمام امور، نایب امام (ع) است (مجمع الفائدة ج ۱۲، ص ۱۱)
 ۸. در زمان غیبت، در تمامی آنچه که نیابت در آن دخیل است، از طرف ائمه هدی (علیهم السلام) دارای نیابت می‌باشند. (رسائل کرکی، ج ۱، ص ۱۲)
 ۹. چون ولایت در جهات عامه برای امام (علیه السلام) است، پس باید برای مجتهد که نایب او است، ثابت باشد. (جامع الشتات، ج ۱، ص ۲۰۸)

● «فقهها» اوصیای دست دوم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند، و اموری که از طرف رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ائمه (علیه السلام) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) انجام داد.^{۴۰}

اگر کسی روایات مطرح در بحث ولایت فقیه را قابل قبول نداشت، آیا دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد؟

● از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنا بر این، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد

۱. برای ملاحظه نظر دیگر فقها، رجوع کنید به کتاب‌های: «فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه» تألیف محمدعلی قاسمی و همکاران، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛ «حکومت حکومت فقیه» نوشته آیت الله ممدوحی، انتشارات بوستان کتاب

همگی مردمان و بشریت به تمامی است!^۱

■ ما برای این‌که ولایت فقیه را - یعنی حکومت فقیه در جامعه اسلامی را - ثابت بکنیم، احتیاج به دلیل نقلی نداریم؛ اگر چه ادله نقلیه - یعنی قرآن و حدیث - هم بر حکومت فقها و علمای الهی، صادق و شاهد و دلیل است؛ اما اگر هیچ دلیل نقلی هم ما برای حکومت دین‌شناسان در جامعه اسلامی نداشتیم، عقل و اعتبار عقلی دلالت می‌کند و کفایت می‌کند بر این‌که ما بدانیم «برای اجرای احکام الهی در جامعه کسانی می‌توانند کفایت و لیاقت لازم را داشته باشند که دارای این صفات باشند»؛ یعنی دین را بشناسند. اگر طرف صحبت ما آن کسانی باشند که اساساً حکومت دین را قبول ندارند، اجرای احکام الهی را در میان انسان‌ها به جد نمی‌گیرند و قبول نمی‌کنند، البته محتاج استدلال دیگری خواهیم بود. اما آن کسی که می‌پذیرد باید احکام الهی و قوانین اسلامی در جامعه پیاده بشود و این را لازمه اعتقاد به خدا و به اسلام می‌داند، در برابر کسی که چنین زمینه اعتقادی را دارد، ما محتاج استدلال برای ولایت فقیه نیستیم که ثابت کنیم که در روایت یا در قرآن چنین گفته شده است. زیرا که جامعه‌ای که با قوانین اسلامی باید اداره بشود، اداره

۱. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ قِيلَ لِعَلَّ كَثِيرَةً مِنْهَا أَنْ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى خَدِّ مَخْدُودٍ وَ أَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدُوا ذَلِكَ الْخَدَّ لَمَّا فِيهِ مِنْ فِسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَى وَ الدُّخُولِ فِيهَا حَظَرٌ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدًا لَا يَتْرُكُ لِدَيْتِهِ وَ مَنْفَعَتَهُ لِفِسَادِ غَيْرِهِ فَيَجْعَلُ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفِسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْخُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ مِنْهَا أَنَا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَا مَلَّةً مِنَ الْمَلَلِ يَقُومُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَ رَيْسٍ وَ لِمَا لَا يُدْ لِيَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فَلِمَ يَجْرُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُدْ لَهُ مِنْهُ وَ لَا قِيَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يَقْسِمُونَ قِسْمَهُمْ وَ يُقِيمُونَ لَهُمْ جَمْعَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِيهِمْ وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَدَرَسَتْ الْمَلَّةُ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غَيَّرَتِ السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحَدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لِأَنَّا وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُخْتَلَجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَتَّتْ أَرْحَابُهُمْ فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ قِيَمًا حَافِظًا لَمَّا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ ص لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّا وَ غَيَّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فِسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۴، ص: ۱۰۰)

کننده جامعه، باید این قوانین را بداند.^۱

چه ضرورتی دارد که حاکم اسلامی فقیه باشد؟ چرا یک متخصص برای این کار برگزیده نمی‌شود؟

● چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون‌شناسان، و از آن بالاتر دین‌شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند.^۲

■ آن کسی که می‌خواهد احکام الهی را جاری بکند در جامعه، یعنی مجری احکام الهی باشد و والی بر جامعه باشد و حاکم بر امور اجتماع باشد، این علم به چی داشته باشد خوب است؟ علم به هندسه؟ علم به طب؟ علم به آشپزی؟ علم به میکروپشناسی یا علم به کتاب و سنت؟ خواهد گفت: خب پیدا است؛ علم به کتاب و سنت. حالا اگر دو نفر عالم به کتاب و سنت داشتیم، یکی

«^۲ -»

«^۳ - یکی هم نه؛»

خواهید گفت: «یعنی همان ولی فقیه؛ ولایت فقیه یعنی این! پس می‌بینید یک اصل مورد قبول همه است، که مصداق توحید الهی است؛ یعنی ما اگر بخواهیم موحد باشیم، باید در جامعه‌ای زندگی کنیم که احکام خدا در آن جامعه اجرا بشود و در رأس آن جامعه هم یک فقیه، یک دین‌شناس آن هم عادل، عامل، فقیه، زکی، عارف بالله، یک چنین کسی باشد. آیا این حقیقت را مسلمین جهان می‌دانند؟ اگر می‌دانند چرا در راهش حرکتی نمی‌کنند؟ چرا در راهش قیامی نمی‌کنند؟ پس بنده می‌گویم: نمی‌دانند! این رسالت ماست که باید به مسلمین جهان بگوییم.^۴»

۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۳۰/۲/۱۳۶۲

۲. کسی که می‌داند اما به دانش خود عمل نمی‌کند.

۳. چه بسیار تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعنت می‌کند. (جامع الأخبار، ص ۴۸)

۴. کسی که می‌داند و به دانش خود عمل می‌کند.

■ ... در دوران غیبت، یعنی در همان دورانی که ما هم معتقدیم که امام معصومی در جامعه وجود ندارد آن حکومت متعلق به کی باشد بهتر است؟ عقیده ما و اعتقاد به ولایت فقیه این را می گوید که همان حکومتی که متعلق به خدا بود و منتقل به پیغمبران و پیغمبر اسلام شد، در این دوران منتقل می شود به یک انسانی که طهارت و تقوا در حدّ عدالت داشته باشد؛ انسان پاکیزه و با تقوایی باشد؛ گناه نکند؛ ظلم نکند؛ گرایش به دشمنان خدا پیدا نکند؛ مطیع امر خدا باشد؛ با هوای نفس خود مخالفت کند؛ بر نفس خود کنترل داشته باشد؛ این یک شرط. علاوه بر آن، به احکام اسلامی و به قرآن کاملاً مسلط باشد؛ یعنی قدرت فقاقت داشته باشد؛ بتواند اسلام را بفهمد؛ دین را بشناسد؛ احکام الهی را از مستندات آن کشف کند؛ با قرآن مأنوس باشد؛ با سنت انس داشته باشد و توانایی استنباط داشته باشد. علاوه بر آن - یعنی از غیر فقاقت و عدالت - درایت و کفایت هم لازم است؛ انسانی باشد که دارای درایت لازم باشد؛ هوشمند باشد؛ زمان را بشناسد؛ دشمنان اسلام را بشناسد؛ دنیا را بشناسد.^{۴۴}

■ تعجب است از کسانی که استدلال می کنند تا ولایت فقیه را رد کنند و نفی کنند. اگر جامعه‌ای به ارزش‌های الهی و به ارزش‌های دینی اعتنایی نداشته باشد، البته می پذیرد که در رأس آن جامعه یک انسانی که از هیچ اخلاق انسانی هم برخوردار نیست، حاکم باشد. می پذیرد که یک هنرپیشه مثلاً در رأس یک جامعه قرار بگیرد. یا یک سرمایه دار بزرگ، اداره امور جامعه را به عهده داشته باشد؛ اما آن جامعه‌ای که پایبند ارزش‌های الهی است، آن جامعه‌ای که توحید را قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره‌ای ندارد جز این که در رأس جامعه، کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می داند؛ از اخلاق فاضله الهی برخوردار است؛ گناه نمی کند؛ اشتباه مرتکب نمی شود؛ ظلم نمی کند؛ برای خود چیزی نمی خواهد؛ برای انسان‌ها دل می سوزاند؛ ارزش‌های

الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می‌دهد. لذا در جامعه اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی این مطلب تأمین شده است.^{۴۵}

اگر در جامعه‌ای اسلامی، نظام مبتنی بر ولایت فقیه نباشد، چه می‌شود؟

● اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خداست یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است، اطاعت او، اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی‌فهمند اسلام چه است، نمی‌فهمند فقیه چه است، نمی‌فهمند که ولایت فقیه یعنی چه. آنها خیال می‌کنند که یک فاجعه به جامعه است. آنها اسلام را فاجعه می‌دانند نه ولایت فقیه را. آنها اسلام را فاجعه می‌دانند؛ ولایت فقیه فاجعه نیست؛ ولایت فقیه تبع اسلام است.^{۴۶}

اختیارات ولایت فقیه تا چه حد است؟

■ تا هر جای زندگی بشر که فقه اسلامی - یعنی احکام الهی - گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است و چون می‌دانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی‌داند و همه مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است، پس حاکمیت ولی فقیه هم شامل همه امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است.^{۴۷}

■ در جامعه اسلامی، ولی فقیه - که حاکم من قِبَلِ اللَّهِ^۱ براساس معیارهای اسلامی است - در قوه مجریه و قوه مقننه و قوه قضائیه حضور کامل دارد. البته اختیارات ولی فقیه به این اندازه منحصر نیست و اختیارات او از اینها بالاتر است. در ارتش، در مسائل نظامی، در شروع جنگ، در شروع صلح، از بسیج نیروها و در همه آنچه که مسائل گره‌های اصلی جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهد، ولی فقیه دارای قدرت و حضور کامل است؛ بر حسب قانون اساسی. و این همان چیزی است که بر طبق اعتبار عقلی، در جامعه‌ای که حکومت اسلامی در آن جامعه باید باشد، متوقع و منتظر است.^{۴۸}

● حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، یکی از احکام اولیة اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه - حتی نماز و روزه و حج - است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.^{۴۹}

ولی فقیه که معصوم نیست، چرا این حد از اختیارات به او داده می‌شود؟

■ چون ریشه ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر و اوصیاء معصومینش و اوصیاء معصومین به علماء امت، فقها امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند، منتقل شد؛ لذاست که دارای یک چنین سعه اختیاراتی است.^{۵۰}

● وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (علیهم السلام) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت» - یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس - یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر برد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره - بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند - امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است. از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتهای جز جعل^۱ ندارد؛ مانند جعل قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (علیه السلام) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام با فقیه فرق داشته باشد. مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی قانون جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام و فقیه امتیازی

است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می‌زند، و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد، و چه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر. دیگر از شئون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر (علیه السلام) اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه است. آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اگر زکات بگیرد، چقدر می‌گیرد؟ از یک جا ده یک و از یک جا بیست یک؟ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلیفه شدند چه می‌کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را «ولی» همه مسلمانان قرار داده؛ و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر (علیه السلام) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می‌تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست... در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین تر باشد؛ یکی والی و دیگری والی تر باشد.^{۵۱}

• اساساً حکومت کردن و زمامداری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است که یک فرد در مقام حکومت و زمامداری، گذشته از وظایفی که بر همه مسلمین واجب است، یک سلسله تکالیف سنگین دیگری نیز بر عهده اوست که باید انجام دهد.^{۵۲}

«مطلقه» بودن ولایت فقیه به چه معناست؟ یعنی هر کاری که خواست، می‌تواند انجام دهد!؟!

■ بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه‌ی فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آن‌جایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون ... دچار مضیقه می‌شوند و هیچ‌کار نمی‌توانند بکنند - مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری مرجع است... این معنای ولایت مطلقه است، والا رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند.^۱

■ عده‌ای سعی می‌کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه فردی معرفی کنند؛ این دروغ است. ولایت فقیه - طبق قانون اساسی ما - نافی مسئولیت‌های ارکان مسئول کشور نیست. مسئولیت دستگاه‌های مختلف و ارکان کشور غیرقابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است؛ این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.^{۵۳}

● همین ولایتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست.^۱

■ آن کسی که ولیّ و حاکم مردم است، یک سلطان نیست؛ یعنی عنوان حکومت، از بُعد اقتدار و قدرت او بر تصرف ملاحظه نمی‌شود؛ از بُعد این که او هر کاری که می‌خواهد، می‌تواند بکند، مورد توجه و رعایت نیست؛ بلکه از باب ولایت و سرپرستی او، و این که ولیّ مؤمنین یا ولیّ امور مسلمین است، این حق یا این شغل یا این سمت مورد توجه قرار می‌گیرد. قضیه‌ی حکومت در اسلام، از این جهت مورد توجه است. اگر این مفهوم ولایت و آنچه را که اسلام برای ولیّ و والی به عنوان شرط و وظیفه قرار داده است، بشکافیم - که در کلمات ائمه‌ی معصومین در این باب، خیلی حرف‌های آموختنی وجود دارد، و در همین نامه‌ی امیرالمؤمنین به مالک اشتر و آن توصیه‌های بزرگ، مفاهیم ارزنده‌ی زیادی هست - خواهیم دید که مردمی‌ترین نوع حکومت این است. در فرهنگ بشری - یعنی فرهنگ آزادی‌خواهان عالم در طول تاریخ - هیچ چیزی که از حکومت زشت باشد، در مفهوم ولایت وجود ندارد. مفهوم استبداد یا خودسری، به میل خود یا به ضرر مردم تصمیم گرفتن، مطلقاً در معنای ولایت اسلامی نیست. نه این که یک شخصی نمی‌تواند به نام ولایت از این کارها بکند؛ خیر، شیاطینی هستند که با همه‌ی نام‌های خوب، همه‌ی کارهای بد را در دنیا کرده‌اند. مقصود، آموزش و درس و راه اسلامی است. البته کسانی که دلباخته‌ی مفاهیم غربی و بیگانه‌ی از اسلام هستند، ممکن است حرف‌هایی بزنند، یا تصوراتی بکنند؛ لیکن اینها بر اثر نشناختن مفهوم ولایت است.^{۵۴}

آیا غیر از امام خمینی و برخی از علمای حاضر، کسی قائل به «مطلقه بودن» ولایت فقیه هست؟ نظر آنها چیست؟

محقق گرگی:

❖ کسی نمی‌تواند بگوید که فقیه، فقط در زمینه فتاوا برای عبادات منصوب است، زیرا این توهم در نهایت سستی است؛ بلکه فقیه از

ناحیه معصومین (علیهم السلام) به عنوان نیابت در همه مجاری امور مسلمین نصب شده و بسیاری از ادله بر آن دلالت دارد.^۱

شهید ثانی:

❖ مراد از فقیه هنگامی که به عنوان ولایت اطلاق می‌گردد، همان شخص جامع شرایط فتواست؛ زیرا او از سوی ائمه (ع) برای مصالح عمومی مردم منصوب شده است و کسی که قائل به وجوب ادای آن به امام معصوم است، در عصر غیبت، ادای آن را به فقیه مورد اطمینان، واجب دانسته است.^۲

فیض کاشانی:

❖ وجوب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و یاری کردن در نیکی و تقوا و فتوا دادن، و بر اساس حق بین مردم حکم نمودن و اقامه حدود و تعزیرات و سایر تدابیر دینی از ضروریات دین می‌باشد و این امر، محور بزرگ دین و مسئله مهمی است که خداوند انبیا را برای آن برانگیخته است. اگر این امور ترک شود، نبوت بی‌نتیجه بوده و دین نابود می‌گردد و جوانمردی از بین رفته و گمراهی آشکار می‌شود. جهالت گسترش یافته و شهرها خراب و بندگان هلاک می‌شوند... همانا بر عهده فقها می‌باشد که به خاطر حق نیابتی که دارند، آن را اقامه نمایند، هم چنان که شیخین و علمای و عده‌ای از علما چنین نظر داده‌اند؛ زیرا فقها از طرف ائمه اجازه اقدام دارند.^۳

مولی احمد نراقی:

❖ مواردی که فقیه عادل در دو امر ولایت دارد:

یک: هر آنچه پیامبر و امام - که فرمانروایان مردم و دژهای استوار

۱. جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۴

۲. مسالک الافهام ج ۱، ص ۴۲۷؛ و نیز بنگرید به: همان، ج ۳، ص ۹

۳. مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۵۰

اسلام هستند - در آن ولایت دارند، فقیه نیز در آن ولایت دارد، مگر اینکه در موردی دلیل خاصی بر استثنا وجود داشته باشد؛ مانند اجماع یا دلیل خاص یا غیر این دو؛ دو: همه مواردی که نظام زندگی مردم به آن وابسته است و دخالت در آن به حکم و عقل و یا عادت لازم می‌باشد، ... بر عهده ولی فقیه است.

دلیل امر اول، بعد از اجماعی که بسیاری از اصحاب به آن تصریح نموده‌اند - و چنین می‌نماید که نزد آنان از مسلمات می‌باشد - روایاتی است که به این مسئله تصریح کرده است؛

دلیل امر دوم، بعد از اجماع، دو امر است:

الف. در امور اجتماعی ناچار باید شارع رؤوف حکیم برای مردم ولی و حاکمی قرار دهد؛

ب. چون فقیهان بهترین خلق خدا بعد از نبیین و افضل و امین به دست آنها مجاری امور است، آنها به ولایت سزاوارتر هستند.^۱

محمد حسن نجفی (صاحب جواهر):

❖ نصب فقیه، عام بوده و شامل کلیه مواردی است که در حیطه اختیارات امام می‌باشد؛ زیرا امام (علیه السلام) می‌فرماید: «من فقیه را حاکم قرار داده‌ام» که ظهور در ولایت عام دارد... این کلام امام (علیه السلام) که فرمود: «در حوادث واقعه به راویان ما مراجعه کنید»، دارای شمول و گستردگی است؛ چرا که حجت بودن فقیه بر مردم، برابر حجت بودن امام بر مردم قرار گرفته و این بدان معناست که در هر موردی که من بر کسی حجت خدایم، فقیهان نیز بر شما حجت‌اند، مگر در موردی که دلیل بر استثنا وجود داشته باشد.^۲

۱. عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، ص: ۵۳۶

۲. جواهر الکلام ج ۴ ص ۱۸ و نیز بنگرید به: همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸

شیخ مرتضی انصاری:

❖ حکم فقیه جامع الشرایط در تمام فروع احکام شرعی و موضوعات حجت و نافذ است؛ زیرا مقصود از لفظ [حاکم] که در مقبوله آمده، نفوذ حکم او در تمام شئون و زمینه‌هاست و مخصوص امور قضایی نیست؛ همانند آنکه سلطان وقت کسی را به عنوان حاکم معین کند که مستفاد از آن تسلط او بر تمام شئون مربوط به حکومت اعم از جزئی و کلی است. از این رو، امام (علیه السلام) لفظ «حکَم» را که مخصوص باب قضاوت است، [در مقبوله] به کار نبرده، بلکه به جای آن لفظ حاکم را برده تا عمومیت نفوذ سلطه او را برساند؛ با اینکه مناسب سیاق این بود که امام (علیه السلام) بفرماید: «فانی قد جعلته علیکم حکما». نیز در ادامه می‌گوید: و از آن، مرجعیت فقیه جامع الشرایط در تمامی شئون عامه مرتبط با امت روشن می‌شود.^۱

آیه الله شیخ عبدالله مامقانی:

❖ به طور خلاصه، آنچه پس از بررسی و تأمل در ادله چهارگانه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) استفاده می‌شود، این است که امام معصوم (علیه السلام) بر مردم سلطنت مطلق و نافذ دارد و اینکه این مرتبه از ولایت، برای فقیه عادل هم ثابت باشد، امکان دارد؛ زیرا او نایب امام (علیه السلام) و قائم مقام و حجت اوست؛ همان‌گونه که امام (علیه السلام) حجت از طرف خداوند است. اینکه امام (علیه السلام) فرمان داده تا مردم در تمام رویدادها به ولی فقیه جامع الشرایط مراجعه کنند، این قوی‌ترین دلیل است بر اینکه فقیه در تمام اموری که نظم اجتماعی به آن بستگی دارد و نیز در اجرای حکم الهی، نایب مطلق امام (علیه السلام) است... جستجو و دقت در

احادیث ائمه (علیه السلام) و باب‌های مختلف فقه دلالت دارد بر اینکه فقیه جامع شرایط در هر امری که امام (علیه السلام) ولایت دارد، از جانب او ولایت دارد؛ مگر مواردی که «دلیل» آن را از اختصاصات امام (علیه السلام) بیان کند.^۱

ملا حبیب الله شریف کاشانی:

❖ در هر موردی که پیامبر و امام (علیه السلام) در آن ولایت دارند، ولی جامع شرایط نیز ولایت دارد؛ مگر مواردی که دلیل خارج کند و از اختصاصات نبی و امام بداند.^۲

علامه محمد رضا مظفر:

❖ ما معتقدیم مجتهد جامع شرایط، نایب امام (علیه السلام) در زمان غیبت و حاکم و رئیس مطلق است. همان اختیاراتی که برای امام (علیه السلام) است، برای اوست در زمینه قضاوت بین مردم، و در حدیث از امام صادق (علیه السلام) آمده است کسی که حکم او را نپذیرد، حکم امام و در واقع حکم خدا را نپذیرفته است. مجتهد جامع شرایط فقط مرجع در فتوا نیست، بلکه برای او ولایت عموم است... اقامه حدود و تعزیرات جایز نیست، مگر به فرمان او. رسیدگی و دخالت در اموال امام (علیه السلام) نیز از خصوصیات فقیه جامع شرایط است و این موقعیت و این ریاست عامه ای که او از آن برخوردار است، از جانب امام به او اعطا شده است.^۳

آیت الله شیخ مرتضی حائری:

❖ تقریب استدلال به روایت «اما الحوادث الواقعة...» چنین است: فقیه از سوی امام (علیه السلام) حجت است و معنای حجت بودن او

۱. هدایه الانام فی حکم اموال الامام، ص ۱۴۳-۱۹۶

۲. مستقصدی مدارک القواعد، ص ۲۷۴

۳. عقاید الامامیه، ص ۲۴۴

از طرف امام در عرف، این است که در همه مواردی که باید به امام مراجعه شود، فقیه نیز مرجعیت و حجیت دارد.^۱

آیت الله محمد رضا گلپایگانی:

❖ محدوده اختیارات فقها، محدوده‌ای عام است که از اتصالات ادله ای چون «العلماء ورثه الانبياء و خلفاء الرسول» دریافت می‌شود، به جز مواردی که دلیل آن از اختصاصات ائمه (علیهم السلام) شمرده شده. محدوده ولایت فقیه جامع شرایط در امور مربوط به سیاست و اداره اجتماع، مانند محدوده اختیارات ائمه (علیهم السلام) است، مگر موردی را که دلیل خارج کند.^۲

حضرت آیت الله العظمی بروجردی:

❖ یکی از امور مقررّه در اسلام، حکومت است؛ به اجماع علماء الاسلام؛ بل الضرورة من الدين. و حاکم را وظایفی است معینه؛ از اجرای حدود و حفظ ثغور و نظم امور و اقامه عدل و اخذ حقوق مستحقین از ممتنعین از اداء و حجر بر اشخاصی که بسط ید آنها بر مالشان موجب تلف مال خود آنها یا تضییع حقوق دیگران است، و حفظ اموال کسانی که صالح برای حفظ آنها نیستند و فصل خصومات و غیر این‌ها از اموری که تصدی آنها در جمیع ملل شأن رئیس است و ثبوت این وظایف هم برای حاکم مسلمین و منصوب از قبل سلطان اسلام، محل اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است.^۳

۱. صلوة الجمعة، ص ۱۵۴-۱۵۵

۲. الهدایة الی من له الولاية ص ۷۹

۳. استفتانات حضرت آیت الله العظمی بروجردی، جلد دوم، ص ۴۷۶، سؤال ۱۹؛ در پاسخ به این سؤال که «در باب ولایت فقیه و مجتهد اولاً؛ نظر و رأی مبارک چیست؟ آیا ولایت عامه التوسط بین الولاية المطلقة المعبر عنها بولاية أولى بانفس و الدرجة النازلة که ولایت در امور حسبیة باشد قائل هستید یا همان ولایت در امور مخصوصه حسبیة را که بعضی فرموده‌اند: «قدر متقین از ادله است» عقیده دارید؟» این مطلب بیان شده است.

حضرت آیت الله سیستانی:

❖ ولایت در آن چه - به اصطلاح فقها - امور حسبیه خوانده می شود برای هر فقیه‌یی که جامع شرایط تقلید باشد، ثابت است. و اما ولایت فقیه در امور عامه که نظم جامعه اسلامی بر آنها متوقف است، برای فقیه ثابت است، مشروط به تأمین شرایطی - هم در شخص فقیه و هم در شرایط به کار بستن ولایت - از جمله مقبول بودن نزد مؤمنین^۱.

❖ برای ملاحظه متن عربی اقوال علما و نظر دیگر فقها، رجوع کنید به کتاب‌های:

- «فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه» تالیف محمدعلی قاسمی و همکاران، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی

- «تحول نظریه دولت در اسلام»، تالیف احمد جهان بزرگی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

- «اندیشه‌های سیاسی شیعه در عصر غیبت» تالیف علی اکبر پازوکی، نشر معارف

- «حکمت حکومت فقیه» نوشته آیت الله ممدوحی، انتشارات بوستان کتاب

چه ضمانتی وجود دارد که مطلقه بودن ولایت فقیه، به استبداد و

دیکتاتوری نیانجامد؟

■ به این نکته باید توجه و افتخار کرد که بر خلاف همه مقررات عالم در باب حکومت - که در قوانین آنها حاکمیت‌ها یک حالت غیرقابل خدشه دارند - در نظام اسلامی، آن کسی که به‌عنوان

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر معظم له به نشانی

ولی فقیه مشخص می‌شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست، چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می‌شود. وظیفهٔ مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می‌فهمند که بله؛ ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می‌فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می‌شود. به نظر ما این نکتهٔ خیلی مهمی است.^{۵۵}

• اگر یک فقیهی، یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می‌افتد، پیش اسلام. اسلام هر فقیهی را که ولی نمی‌کند؛ آن که علم دارد، عمل دارد، مشی‌اش مشی اسلام است، سیاستش سیاست اسلام است، آن را [به ولایت منصوب می‌کند]. برای این که یک آدمی که تمام عمرش را در اسلام گذرانده و در مسائل اسلامی گذرانده و آدم مؤجّجی نیست و صحیح است، این نظارت داشته باشد به این امرها؛ نگذارد که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند.^{۵۶}

■ ولایت در اسلام، ناشی از ارزش‌هاست؛ ارزش‌هایی که وجود آنها، هم آن سِمَت و هم مردم را مصونیت می‌بخشد. مثلاً عدالت به معنای خاص - یعنی آن ملکهٔ نفسانی - از جملهٔ شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپذیر است؛ زیرا به مجرد این که کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می‌شود. کوچک‌ترین ظلم و کوچک‌ترین کج‌رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می‌کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه‌ی، عدالت را از والی سلب می‌کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعزل می‌شود.^{۵۷}

■ رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقّع

دارند که حتی یک گناه نکنند؛ اگر یک گناه کرد، بدون این که لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده‌است؛ حرفش نه درباره خودش حجت است، نه درباره مردم.^{۵۸}

اخیراً بعضی نظریه «رهبری شورایی» را مطرح می‌کنند؛ این شیوه مدیریت باعث بهرمندی از دیدگاه‌های بیشتر و در نتیجه کارآمدی بالاتر در رهبری نمی‌شود؟

❖ «منظور از شورا انتخاب یک مجموعه است که یکی مدیریتش قوی باشد، دیگری علمش، دیگری سیاستش و دیگری تدبیرش؛ اگر آن که مدیریتش یا سیاستش بهتر بود، می‌توانست دیگران را بالا بکشد، خوب بود؛ اما این اتفاق نمی‌افتد؛ این مجموعه باید با هم حرکت کند و چون ضعیف نمی‌تواند هم‌پای قوی حرکت کند، قوی مجبور خواهد شد خود را با ضعیف هم‌قدم کند.»^۱

❖ «هم اکنون، در مسائل بحرانی، قاطعیت رهبری است که مشکلات را حل می‌کند. شورا، تا جلسه تشکیل دهد و بحث کند، کار از کار خواهد گذشت.»^۲

❖ اصلی‌ترین مشکل این نظریه نداشتن دلیل شرعی است؛ آیت الله امینی در این باره می‌گویند: «... رهبری شورایی وجه شرعی هم نداشت. اتفاقاً من در آن جلسه‌ای که برای شرط مرجعیت خدمت امام رسیدم، پس از صحبت‌های متفرقه عرض کردم: اجازه بدهید ما که در کمیسیون هستیم، رهبری شورایی را حذف کنیم، چون مأخذ

۱. آیت الله جنتی

http://www.tebyan.net/hawzah/alookat_hawzah/hawzah_politics/vilay-atfagih/۹۳۹۸۳/۶/۶/۲۰۰۹.html

۲. آیت الله امینی

<http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewPages.aspx?numberId=۷۵۶۱&ViewType=-.&PageNo=۱۴۶>

شرعی ندارد.»^۱

❖ حضرت آیت الله مصباح نیز در این رابطه می‌فرمایند: «والی و حاکم حکومت اسلامی، همیشه و در همه زمان‌ها یک نفر است. حضرت ولی عصر (عج) هم که ظهور می‌نمایند، ولایت فقها سلب می‌شود. در زمان حضرت علی (علیه السلام) هم، امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) ولایت بر مردم نداشتند. امام حسین (علیه السلام)، زمان امام مجتبی (علیه السلام)، به هنگام بیعت قیس بن سعد با امام حسن (علیه السلام) به وی فرمود:

«يَا قَيْسُ! إِنَّهُ إِمَامِي يُعْنِي الْخَسَنَ (علیه السلام)»؛^۲ ای قیس! او، یعنی امام حسن (علیه السلام)، امام و رهبر من است.»^۳

❖ «از نظر پیشینه تاریخی، ولایت شورایی، در متون اسلامی بی سابقه است. در دیدگاه اهل سنت، تنها در یک مورد، شورا تشکیل شد^۴ که آن هم برای تعیین رهبر بود و نه برای اداره و تدبیر امور... درباره رهبری شورایی، متون فقهی شیعه تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی ایران، همگی ساکت‌اند (و هیچ فقیهی پیش از آن، به طرح این ایده نپرداخته است).»^۵

❖ «گاهی اوقات آقایان، از مواردی مثل «مجلس شورای اسلامی»،

۱. آیت الله امینی

<http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewPages.aspx?numberId=۷۵۶۱&ViewType=-.&PageNo=۱۴۶>

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۱؛ فَقَالَ يَا حَسَنُ فَمُ فَيَا بَيْعُ فَمَامُ فَيَا بَيْعُ ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ ع فَمُ فَيَا بَيْعُ فَمَامُ فَيَا بَيْعُ ثُمَّ قَالَ يَا قَيْسُ فَمُ فَيَا بَيْعُ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع يُنْظَرُ مَا يَأْمُرُهُ فَقَالَ يَا قَيْسُ إِنَّهُ إِمَامِي يُعْنِي الْحَسَنَ ع

۳. پاسخ به شبهات ولایت فقیه

<http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=۴۴۳۲&id=۳۱۶۳۸>

۴. اشاره به شورای سقیفه است.

۵. چالشهای فکری نظریه ولایت فقیه، مصطفی جعفر پیشه فرد، ص ۸۲ و ۸۳

«مجمع تشخیص مصلحت نظام» و سایر شوراهایی که در نظام جمهوری اسلامی وجود دارند و در آنها تصمیم‌گیری می‌شود، شاهد مثال می‌آورند. این نوع نهادها، مسئول رایزنی مشورتی برای به دست آوردن ماهیت یک امر قانونی و مقررات و دستورالعمل هستند، اما اگر تصمیم‌گیری نهایی به صورت شورایی باشد، همیشه اختلاف پیش می‌آید؛ این دیگر بحث فقهی و علمی نیست، بلکه یک بحث سیاسی و اجتماعی است.»^۱

❖ تنها مثال مدیریت شورایی در طول انقلاب، شورای عالی قضایی است. آیت الله یزدی رئیس اسبق قوه قضائیه در این رابطه می‌گویند: «نمونه‌ای که حضرت امام دستور دادند در قانون اساسی درباره آن بازنگری شود، شورای عالی قضایی بود. در این شورا چون مقرر شده بود که کارها به صورت مشورتی اداره شود. اصلاً کار پیش نمی‌رفت و حتی در جابه‌جایی رئیس دادگستری یا نصب و عزل یک قاضی در یک شهرستان، شورا باید تشکیل جلسه می‌داد و اغلب بحث‌ها روی زمین می‌ماندند و نمی‌شد آنها را اداره کرد، بنابراین امام یکی از نکاتی را که تصریح کردند - و در مقدمه بازنگری قانون اساسی هم هست - این است که شورای عالی قضایی از حالت شورایی در بیاید و مسئولیت به یک نفر داده شود.»^۲

از اینکه در روایاتی که درباره ولایت فقیه وارد شده، اسم فقها به صورت جمع آمده، نمی‌توان فهمید که منظور، رهبری آنان به صورت جمعی است؟

۱. آیت الله یزدی در مصاحبه با روزنامه جوان

<http://www.jahannews.com/vdcccq0rbqep1aa2.html>

۲. همان

آیت الله العظمی سید کاظم حائری:

❖ مفاد ادله ولایت فقیه، عام استغراقی است، نه عام مجموعی؛ یعنی، فرد فرد فقهای جامع الشرائط، منصوباند، نه آنکه ولایت و حق زمامداری برای مجموعه آنها جعل شده باشد. (یعنی تعبیر فقها، ناظر به تک تک فقیهان زمانهای مختلف است؛ نه در هر زمان چند فقیه.)

پس نظریه شورایی، نوعی تصرف در ظهور ادله است که نیازمند قرینه می باشد.

در طول تاریخ اسلام و در عصر اهل بیت (علیهم السلام) که رژیمهای گوناگونی، به اقتدار رسیدهاند، حکومتها فردی بوده است. اهل بیت (علیهم السلام) هم که با حکومتها به مخالفت پرداخته و به تبیین اندیشه امامت پرداختهاند، اشکالهای فراوانی را در اثبات نامشروعیت حکومتها مطرح کردهاند، ولی هرگز متعرض فردی بودن این دولتها نشده و شرط شورایی بودن رهبری را عنوان نکردهاند.^۱

❖ روایات متعددی از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده که رهبری شورایی را نفی می کند و آن را مردود می شمرد؛ در کتاب غرر و درر آورده است: «الشَّرْكَاءُ فِي الْمُلْكِ تُؤَدِّي إِلَى الْاضْطِرَابِ»^۲ شراکت در حکومت، موجب اضطراب و تزلزل است.

در روایت دیگری، فضل بن شاذان از امام رضا (علیه السلام)، نقل می کند:

فَإِنْ قَبِيلَ: «فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَاقْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ» قِيلَ: «لِعَلِّلَ مِنْهَا أَنْ الْوَاحِدِ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَ تَدْبِيرُهُ وَ

۱ . آیت الله العظمی سید کاظم حائری، ولایة الأمر فی عصر الغیبه، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲ . غررالحکم، ص ۳۴۲

الْأَثْنَيْنِ لَأَيْتَفِقُ فِعْلُهُمَا وَتَدْبِيرُهُمَا...»؛ اگر گفته شود: پس هر چه امناء و اولیاء بیشتر باشند دین و دنیای مردم بهتر حفظ می‌گردد با توجه به این نکته چرا جایز نیست در یک عصر و یک زمان دو امام و دو پیشوا روی زمین باشد؟

در جواب می‌گوییم: به چند علت: از جمله: امام واحد و پیشوای منفرد در فعل و تدبیرش یک‌نواخت و به دور از تعارض عمل می‌کند؛ اما دو رهبر و دو ولی، فعل و تدبیرشان با هم متفق نیست؛ چه آن که تا به حال دیده نشده دو نفر از نظر قصد و اراده، کلاً با هم اتفاق داشته باشند...»^۱

مانند این روایت، روایات دیگری نیز وجود دارد.^۲ این روایات، هر چند ظاهراً در مورد امام معصوم است، ولی با توجه به علت ذکر شده در آنها - که از اختلاف رأی و نظر سخن می‌گوید - می‌توان به طریق اولی به غیرمعصوم نیز آن را سرایت داد.

از لحن سؤال و جواب روایت، استفاده می‌شود که تعدد رهبر، خواه به نحو استقلال و خواه به نحو شورایی، مردود است؛ زیرا علت آن، یعنی اختلاف نظر و عدم تمرکز در تصمیم‌گیری، در هر دو وجود دارد.^۳

❖ از سوی دیگر «رهبری شورایی، بر خلاف سیره عقلا و متشرعه است. در تاریخ دولت‌ها و حکومت‌ها در جهان، کمتر نمونه‌ای از آن را می‌توان سراغ گرفت. شاید نکته آن، این باشد که تدبیر و اداره سیاسی جامعه، به وحدت تصمیم‌گیری نیازمند است و تعدد و تکثر،

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۱ و علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۵۳

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ «مَا لَكُمْ وَ لِلرِّئَاسَاتِ إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ رَأْسُ وَاحِدٍ إِيَّاكُمْ وَ الرَّجَالُ فَإِنَّ الرَّجَالَ لِلرِّجَالِ مَهْلِكَةٌ»؛ چرا شما این طرف و آن طرف می‌روید و دنبال اشخاص حرکت می‌کنید، مسلمانان فقط یک رهبر دارند که باید از او متابعت کنند. (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۵۲)

۳. چالش‌های فکری نظریه ولایت فقیه، مصطفی جعفر پیشه فرد، ص ۸۶ (با اندکی تصرف)

به ویژه در مواقع حساس، به تفویض و تعطیل مصالح می‌انجامد.»^۱

❖ حضرت آیت الله خوشوقت نیز در این رابطه می‌فرماید: «در اسلام هیچ پستی در اداره شئون اسلام، شورایی نبوده است؛ نه پیامبری، نه امامت، نه مرجعیت تقلید.» ایشان در بیان مفسدات این نظریه می‌افزایند: «اگر شورایی باشد، ممکن است بینشان اختلاف بیفتد، اگر حکم صادر کردند، سست تلقی می‌شود. بنابراین مسأله شورای رهبری، اصلاً نباید مطرح شود.»^۲

نقش مردم در نظام حکومتی اسلام چیست؟

آیا مردم تنها در ایجاد حکومت و رأی دادن دخالت دارند؟!

■ در مردم‌سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی! چرا رأی مردم معتبر است؟ می‌گوید: چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است.^{۵۹}

■ در انتخاب دستگاه اجرایی و رئیس قوه مجریه، مردم خودشان دخالت می‌کنند. حتی در انتخاب رهبر - با این که رهبری یک منصب الهی است و تابع ملاک‌های الهی و معنوی و واقعی است - باز مردم نقش دارند؛ کما این که مشاهده کردید، مجلس خبرگان که نمایندگان مردمند، می‌نشینند کسی را معین و انتخاب می‌کنند. اگر همان کسی که مجلس خبرگان انتخاب کرد، مورد قبول مردم

۱. دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه، حسینعلی منتظری، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۵
۲. حضرت آیت الله خوشوقت، پایگاه اطلاع‌رسانی مجلس خبرگان رهبری به نشانی:
[http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name=News&file=ar](http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name=News&file=article&sid=)
[icle&sid=](http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name=News&file=article&sid=)

نباشد، باز رهبری او، جا نخواهد افتاد. پس، آحاد و عامه مردم، علاوه بر این که به صورت غیرمستقیم - از طریق مجلس خبرگان - رهبر را معین می‌کنند، مستقیماً هم نسبت به شخص رهبر، نظر و تصمیم دارند و نظر و تصمیم و خواست و اراده آنهاست که در حقیقت یک رهبر را رهبر می‌کند و به او امکان تصرف و قدرت امر و نهی و قبض و بسط می‌دهد.^{۶۰}

■ مکتب بدون مردم متصور نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیاییم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سرنوشت آنها را رها کنید و به دین و خدا و اسلام بچسبید! این، همان اسلام تحریف شده است. این، همان چیزی است که امام(ره) از اول شروع مبارزه با آن جنگید. بسیاری از آدمهای خوب و عالم، حرف امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجران و نادانها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی‌فهمند. تفکر اسلامی، از خیل مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هر چیزی که شما دیدید به نظرتان اسلامی است، اما از صلاح مردم مجرد است، بدانید در شناخت و فهم این که آن اسلام است، اشتباه می‌کنید یا در فهم خود آن شیئی، محققاً اشتباهی وجود دارد. پس، پایه ارزش‌های اسلامی و انقلاب ما، بر دو پایه مکتبی و مردمی است.^{۶۱}

■ آن کسی که این معیارها دارد و از تقوا و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است، آن وقت نوبت می‌رسد به قبول مردم، اگر همین آدم را با همین معیارها، مردم قبول نکردند باز مشروعیت ندارد؛ چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم.^{۶۲}

آیا در تفکر حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری، مردم رکن مشروعیت هستند یا نقش آنها به پذیرش و مقبولیت محدود می‌شود؟

● آنچه مهم است ضوابطی است که در این حکومت باید حاکم باشد

که مهمترین آنها عبارت است از اینکه اولاً متکی به آرای ملت باشد؛ به گونه‌ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد و یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند؛ شرکت داشته باشند. و دیگر اینکه در مورد این افراد نیز خط‌مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شئون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی مراعات شود. در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم‌گیری‌ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی‌توانند به تنهایی تصمیم‌گیرنده باشند. افرادی که به عنوان نمایندگان یا مسئولین دولت در جمهوری اسلامی، انتخاب می‌شوند، شرایطی دارند که با رعایت آن شرایط، حقیقتاً نمایندگان واقعی مردم انتخاب می‌شوند؛ نه نمایندگان طبقه خاصی که به ضرر اکثریت ملت عمل کنند. خطوط اصلی در قانون اساسی این حکومت را، اصول مسلم اسلام - که در قرآن و سنت بیان شده - تشکیل می‌دهد.^{۶۳}

● میزان؛ رأی ملت است. ملت یکوقت خودش رأی می‌دهد، یکوقت یک عده‌ای را تعیین می‌کند که آنها رأی بدهند؛ آن در مرتبه دوم صحیح است. و الا مرتبه اول، حق مال خود ملت است. شما خون دادید، حقوقدانان برای شما تکلیف معین کنند؟! خودتان باید تکلیف معین کنید. شما بید، همین ملت، همین مردم محروم.^۱

● استفتاء نمایندگان حضرت امام در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور: حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی پس از اهدای سلام و تحیت، در چه صورت فقیه جامع الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟

نمایندگان حضرتعالی در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور

● بسمه تعالی

ولایت در جمیع صور دارد. لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین؛ که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است، و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولی مسلمین. روح الله الموسوی الخمینی^{۶۴}

● اینجا آراء ملت حکومت می کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان ها را ملت تعیین کرده است. و تخلف از حکم ملت برای هیچیک از ما جایز نیست و امکان ندارد.^{۶۵}

● وقتی مردم یک خدمت گزاری را نخواستند باید کنار برود.^{۶۶}

■ جمهوری اسلامی دو جزء دارد: جمهوری است، یعنی مردمی است؛ اسلامی است، یعنی بر پایه ارزش های الهی و شریعت الهی است. مردمی است، یعنی مردم در تشکیل این نظام، در بر روی کار آوردن مسئولان این نظام نقش دارند، پس مردم احساس مسئولیت می کنند؛ مردم برکنار نیستند. مردمی است، یعنی مسئولان نظام از مردم و نزدیک به مردم باشند، خوی اشرافی گری، خوی جدایی از مردم، خوی بی اعتنائی و تحقیر مردم در آنها نباشد... دوران جمهوری اسلامی یعنی دوران حاکمیت آن کسانی که از مردمند، با مردمند، منتخب مردمند، در کنار مردمند، رفتارشان شبیه رفتار مردم است. این، معنای مردمی است. مردمی است، یعنی باید به عقاید مردم، به حیثیت مردم، به هویت مردم، به شخصیت مردم، به کرامت مردم اهمیت گذاشته بشود. اینها مردمی است.^{۶۷}

■ در مکتب سیاسی اسلام... ضابطه، ضابطه معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ اینها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. ... از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله مجلس

خبرگان تحقق پیدا می‌کند - یعنی متصل به آراء و خواست مردم - انتخاب می‌شود، نمی‌تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند؛ «باید» نداریم! مردم هستند که انتخاب می‌کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است.^{۶۸}

● اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم؛ ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطور رأی داد، ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم؛ خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است؛ پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملّتان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله ممکن است گاهی وقت‌ها ما یک تقاضایی از آنها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه؛ تقاضایی که خادم یک ملت، از ملت می‌کند، لکن اساس این است که مسئله، دست من و امثال من نیست و دست ملت است.^{۶۹}

■ امام زمان از آحاد مؤمن مردم و با تکیه به آنهاست که بنای عدل الهی را در سرتاسر عالم استقرار می‌بخشد و یک حکومت صددرصد مردمی تشکیل می‌دهد؛ اما این حکومت مردمی با حکومت‌های مدّعی مردمی بودن و دمکراسی در دنیای امروز از زمین تا آسمان تفاوت دارد.^{۷۰}

❖ برای آشنایی بیشتر با نظریه حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری(مدظله) در این رابطه رجوع کنید به کتاب‌های:

- «مشروعیت قدرت از دیدگاه امام خمینی(قدس سره)»، تالیف علی خالقی، نشر موسسه چاپ و نشر عروج

- «اندیشه سیاسی امام خمینی(قدس سره)»، احمد جهان بزرگی، نشر کانون اندیشه جوان

- «ولایت فقیه؛ سایه حقیقت عظمی»، تدوین: دفتر فرهنگی فخرالائمہ(علیهم السلام)، انتشارات سازمان اوقاف و امور خیریه

- «مردم‌سالاری دینی»، نوشته مسعود پورفرد، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

وظیفه اصلی رهبری در نظام اسلامی چیست و مردم باید چه انتظاری از

رهبری داشته باشند؟

■ رهبری مهمترین کارش عبارت است از تعیین سیاست‌های کلان کشور؛ یعنی آن چیزهایی که جهت‌گیری کشور را مشخص می‌کند؛ که همه قوانین، همه مقررات، همه عملکردها باید در این جهت باشد. حضور رهبری در همه بخش‌های کشور، به معنای حضور سیاست‌های رهبری است که باید با دقت اجرا بشود. و من به شما عرض کنم هر جایی که این سیاست‌ها اجرا شده است، کشور سود کرده است؛ هر جای از این سیاست‌ها - در طول سال‌های گذشته؛ از ده سال دوازده سال پیش تا حالا - هر جا از این سیاست‌ها تخلف شده است کشور ضرر کرده است؛ گاهی ضررش را فهمیده‌اند، گاهی بعد گذشت مدتی ضررش را فهمیده‌اند.^۸

■ از رهبری توقع نیست که - فرض بفرمایید - مشکلات شهرداری را حل بکند، یا مشکلات فلان وزارتخانه را درست بکند، یا - اگر چنانچه وضع در نظام اسلامی آن جور بود که شایسته است - حتی انتظار نبود که به نیروهای مسلح بپردازد؛ نیروهای مسلح یک استثنایی است؛ ناچار بایستی به بالاترین کسی که در نظام، یک مسئولیتی دارد، سپرده بشود و آلا حق این بود که حتی او هم سپرده می‌شد به یک شخص دیگری. در نظام اسلامی علاوه بر آن کارهایی که به صورت اجرایی انجام می‌گیرد، مسائلی که دولت‌ها انجام می‌دهند، وزراء انجام می‌دهند، مسئولین گوناگون انجام می‌دهند، قوه قضائیه انجام می‌دهد، یک چیزی وجود دارد که او از همه اینها بالاتر است و او عبارت است از جهت دادن به این همه. ممکن است که آدم‌های خوبی هم در دستگاه قضایی باشند، اما جهت قضاء،

جهت قضاء اسلامی و مرضیّ عندالله و مرضیّ لدی الفکر الاسلامی^۱ نباشد. رهبری باید این را تضمین بکند ولو حالا در یک گوشه‌ای هم ممکن است یک خطای قضایی انجام بگیرد. مثل همین است در امور اجرایی حتی مثل همین است در امر تفنین و قانون‌گذاری. مسائل فراوانی هست در حوزه رهبری که عمده آنها بر می‌گردد به جهت‌گیری و احیاناً اتخاذ تصمیم‌هایی که مسئولین ذی ربط و کسانی که مستقیماً مسئول آن هستند اینها به جهتی از جهات قادر نیستند به اتخاذ این تصمیم‌گیری. آن وقت رهبری باید بیاید آن کار را انجام بدهد و آن گره را باز کند.^{۷۲}

شما که می‌گویید اطاعت از ولیّ فقیه همان اطاعت از انبیاست، آیا دلیلی وجود دارد که خدا ولیّ فقیه را نیز از اشتباه و خطا در تصمیم‌گیری‌ها مصون سازد؟

■ خدا آن رهبری را که از سوی اوست، دست می‌گیرد و هدایت می‌کند، از مشکلات او را عبور می‌دهد...^{۷۳}

■ رهبر نقشه را از خدا می‌گیرد، راه را از خدا می‌آموزد، روش‌ها را هم از خدا می‌آموزد؛ این رهبری، رهبری درست است. »

«^۲ وقتی رهبری، رهبری خدایی شد، کار خوب را هم از خدا یاد می‌گیرد.^{۷۴}

■ آن جامعه‌ای که پایبند ارزش‌های الهی است، آن جامعه‌ای که توحید را قبول کرده است، نبوت را قبول کرده است، شریعت الهی را قبول کرده است، هیچ چاره‌ای ندارد جز این که در رأس جامعه کسی را بپذیرد که او شریعت اسلامی و الهی را می‌داند؛ از اخلاق فاضله

الهی برخوردار است؛ گناه نمی‌کند؛ اشتباه مرتکب نمی‌شود؛^۱ ظلم نمی‌کند؛ برای خود چیزی نمی‌خواهد؛ برای انسان‌ها دل می‌سوزاند؛ ارزش‌های الهی را بر مسائل و جهات شخصی و گروهی ترجیح می‌دهد. لذا در جامعه اسلامی ما و در نظام جمهوری اسلامی این مطلب تأمین شده است.^{۷۵}

■ ما می‌خواهیم کسی را در رأس حکومت بگذاریم که می‌دانیم تخلف نمی‌کند. ممکن است ما اشتباه کرده باشیم و او تخلف کند؛ از هر وقت فهمیدیم تخلف کرده، می‌فهمیم حضور او در این منصب به‌جا نیست. خودش و مردم هم این را قبول دارند. این نکته خیلی بدیعی در مبنای حکومت در دنیا است.^{۷۶}

■ امام، بلاشک مشمول هدایت خدا بود؛ خدا او را هدایت می‌کرد. خود ایشان هم این معنا را ملتفت بودند و بنده از خود ایشان شنیدم که می‌فرمودند: از اول انقلاب، انسان احساس می‌کند که گویا یک دستی - دست غیبی است یا یک دست هدایتی است - که دارد ما را پیش می‌برد. این همان هدایت الهی است؛ این همان حکمتی است

۱. روایات بسیاری در خصوص حفظ و صیانت حاکم عادل از خطا و لغزش، توسط خدای متعال وجود دارد؛ مثل روایت شریف امام رضا (علیه السلام) که فرموده‌اند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادَهُ سَرَحَ صَدْرُهُ لِذَلِكَ وَ أُوْدِعَ قَلْبُهُ نَتَائِجَ الْحِكْمَةِ وَ أَطْلِقَ عَلَى لِسَانِهِ قَلَمٌ يَبْعَثُ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ فَذَٰلِكَ مِنْ الْخَطْلِ وَ الزَّلَلِ خَصَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ به راستی چون خدا بنده‌ای را برای اداره امور بندگان خود انتخاب کند، به او تشریح صدر عطا کند و در دلش چشمه‌های حکمت بچوشاند و دانش خود را از راه الهام به او آموزد، که در پاسخ هیچ سؤال و پرسشی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند مشمول کمک و تأیید او است، از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را بدین صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر کدام از خلقت باشد که او را درک کند، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند، و خدا صاحب فضل بزرگ است. (الکافی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تحف العقول، ص ۴۳۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۶؛ الأمالی للصدوق، ص ۶۸۰؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۲۰ و...)

که »^{۷۶}؛ آن نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد، بیاندازد.^{۷۷}

■ هیچ مسئله‌ای نیست که از دید رهبری الهی جامعه اسلامی خالی بماند و دور بماند و این فرق بین جامعه الهی و جامعه غیرالهی است... قرآن کریم وقتی از انبیاء حرف می‌زند آنان را به عنوان رهبران برجسته یاد می‌کند »^{۷۸}؛ یعنی ما پیغمبران را رهبرانی قرار دادیم که مردم را در سایه فرمان ما هدایت می‌کنند. رهبر نقشه را از خدا می‌گیرد، راه را از خدا می‌آموزد، روش‌ها را هم از خدا می‌آموزد؛ این رهبری، رهبری درست است. »^{۷۹}؛ «وقتی رهبری، رهبری خدایی شد، کار خوب را هم از خدا یاد می‌گیرد. خدا آن رهبری را که از سوی اوست، دست می‌گیرد و هدایت می‌کند، از مشکلات او را عبور می‌دهد... رهبری در انقلاب ما از رهبری دنیایی به رهبری الهی تبدیل شد.^{۷۸}

فاصله داشتن ما با آرمان‌های مطرح شده در انقلاب، نشانه ضعف کارآمدی ولایت فقیه نیست؟

اولاً: تحقق اهداف حکومت اسلامی، نیازمند زمانی طولانی

■ ممکن است تحقق آرمان‌ها سال‌هایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت - جهت و سمتگیری این قدرتی که تشکیل شده است - حتما باید به سمت آن هدف‌ها و آرمان‌ها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شده است و داده می‌شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت

۱. خدا در قلب هر که بخواهد می‌گذارد. (منیه المرید ص ۶۷)

۲. انبیاء: ۷۳

۳. همان

نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود.

چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط، یا در واقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند... بعد از تشکیل حکومت، این هدف است. بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعاً اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است.^{۷۹}

■ این، یکی از افتخارات جمهوری اسلامی است که توانسته ولایت اسلامی را پیاده کند. ما هنوز نتوانسته ایم خیلی از احکام اسلامی را به طور کامل تحقق ببخشیم. یک جامعه، تا به طور کامل اسلامی بشود، زمان زیادی لازم است؛ لیکن بحمدالله مسأله حکومت و ولایت، در جامعه اسلامی ما تحقق بخشیده شد. شکل اسلامی، علی رغم طرد و نفی و بغض و عناد قدرت های جهانی، در جامعه ما پیاده شد. دشمنان اسلام، مخالفت هم کردند؛ اما بحمدالله روزبه روز در جامعه ما، ثابت تر و درخشانتر و ماندگارتر شده است.^{۸۰}

■ پس از تشکیل حکومت حَقَّه نبی اکرم (صلی الله علیه و اله) و حتی سال ها بعد از آن بزرگوار - که تا حدود زیادی همان خط و همان طریق در خطوط بارز جامعه رعایت می شد - هنوز در جامعه افراد ضعیف و فقیر دیده می شدند؛ امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) را مشاهده می کنیم که به خانه ایتام و فقرا می رفتند؛ کسانی که بچه هاشان شب شام نداشتند و مادر با آب گرمی که روی چراغ گذاشته بود، آنها را سرگرم می کرد! این حوادث مربوط به چه سال هایی است؟ چه قدر از انقلاب پیامبر گذشته بود؟ نزدیک به چهل

سال از هجرت پیامبر گذشته بود و این حوادث اتفاق افتاده بود.^{۸۱}

ثانیاً: توجه به محدوده اختیارات رهبری در قانون اساسی

■ هر کس به هر اندازه که حوزه اختیارات اوست، باید پاسخگو باشد. البته مسئولیت مدیریت انقلاب با مدیریت اجرایی کشور فرق دارد؛ این را توجه داشته باشید. رهبری طبق قانون اساسی در کشور مسئولیت اجرایی ندارد؛ جز در زمینه نیروهای مسلح. مسئولیت اجرایی به عهده قوای سه‌گانه است، منتها مدیریت انقلاب - که همان رهبری باشد - مسئولیت حفظ جهتگیری انقلاب و نظام را دارد؛ باید مواظب باشد انقلاب و نظام از آرمان‌ها منحرف و منصرف نشود؛ فریب دشمن را نخورد و راه را عوضی نرود؛ اینها مسئولیت‌های رهبری است. مسئولیت اجرایی به عهده مسئولان اجرایی است و هر کس مسئولیتی دارد، باید طبق مسئولیت خود عمل کند.^{۸۲}

■ از رهبری توقع نیست که - فرض بفرمایید - مشکلات شهرداری را حل بکند، یا مشکلات فلان وزارتخانه را درست بکند، یا - اگر چنانچه وضع در نظام اسلامی آن‌جوری بود که شایسته است - حتی انتظار نبود که به نیروهای مسلح بپردازد؛ نیروهای مسلح یک استثنایی است؛ ناچار بایستی به بالاترین کسی که در نظام، یک مسئولیتی دارد، سپرده بشود و آلا حق این بود که حتی او هم سپرده می‌شد به یک شخص دیگری. در نظام اسلامی علاوه بر آن کارهایی که به صورت اجرایی انجام می‌گیرد، مسائلی که دولت‌ها انجام می‌دهند، وزراء انجام می‌دهند، مسئولین گوناگون انجام می‌دهند، قوه قضائیه انجام می‌دهد، یک چیزی وجود دارد که او از همه اینها بالاتر است و او عبارت است از جهت دادن به این همه.

... مسائل فراوانی هست در حوزه رهبری که عمده آنها بر می‌گردد به جهت‌گیری و احیاناً اتخاذ تصمیم‌هایی که مسئولین ذریبط و کسانی که مستقیماً مسئول آن هستند اینها به جهتی از جهات قادر نیستند به اتخاذ این تصمیم‌گیری. آن وقت رهبری باید بیاید آن کار را انجام

بدهد و آن گره را باز کند.^{۸۳}

• اینکه در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای اینکه خوب دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند اینکه در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه هست نه همه شئون ولایت فقیه، و از ولایت فقیه آنطوری که اسلام قرار داده است به آن شرایطی که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی بیند.^{۸۴}

آیا می شود آزادانه، هر نوع انتقاد و اشکال به رهبری را در جامعه مطرح کرد؟

■ انتقاد معنایش چیست؟ انتقاد اگر معنایش عیبجویی است، این نه چیز خوبی است، نه خیلی هنر زیادی می خواهد، نه خیلی اطلاعات می خواهد؛ بلکه انسان با بی اطلاعاتی، بهتر هم می تواند انتقاد کند... انتقاد به معنای عیب جویی، اصلاً هیچ لطفی ندارد. شما بنشین از بنده عیب جویی کن، من هم از شما عیب جویی کنم؛ چه فایده ای دارد؟ نقد، یعنی عبارسنجی؛ یعنی یک چیز خوب را آدم ببیند که خوب است، یک چیز بد را ببیند که بد است. اگر این شد، آن وقت نقاط خوب را که دید، با نقاط بد جمع بندی می کند، آن گاه از جمع بندی باید دید چه حاصل می شود.^{۸۵}

■ شما می گوئید چرا به رهبری انتقاد نمی کنند! اولاً که عیبجویی از رهبری مگر چه حسنی دارد؟ رهبری ای که در نظام جمهوری اسلامی اشاره ی انگشتش باید بتواند در یک لحظه ی خطرناک و حساس، مردم را به جانفشانی وادار کند، آیا این مصلحت است که یک نفر به میل خودش بیاید بایستد و بدون حق و بدون موجب، نسبت به او بدگویی کند؟! آیا این به نظر شما کار خیلی خوبی است؟! این کار بد است؛ رواج نداشته باشد، بهتر است... من خودم آدمی هستم که سرم برای

گفتگو و سؤال شنیدن و انتقاد شنیدن درد می‌کند؛ هیچ ناراحت هم نمی‌شوم. این جلسه‌ای که شما الان این‌جا پیش من دارید، من نظایر این جلسه را - البته با غیر جوانان، احیانا هم با جوانان - مکرر دارم. افراد می‌آیند این‌جا حرف می‌زنند، سؤال می‌کنند، حرف خود را مطرح می‌کنند، اشکال می‌کنند، نامه می‌نویسند، تلفن می‌زنند؛ به من هم خبرش داده می‌شود؛ اما توجه داشته باشید که انتقاد کردن به معنای عیبجویی کردن، یک ارزش نیست که ما حالا بگوییم این در جامعه ما نیست. البته این هست و متأسفانه به شکل غیرمنطقی‌اش هم هست! انتقاد معنایش این است که هر انسانی بنشیند عیارسنجی کند، ببیند نقطه‌ی ضعف کجاست، نقطه‌ی قوت کجاست؛ بعد ببیند این نقطه‌ی ضعف - اگر می‌تواند علت یابی کند - به کجا برمی‌گردد، سراغ آن‌جا برود؛ یعنی آن ریشه را پیدا کند، اصل را پیدا کند. اگر این کار انجام شد، درست است؛ این همان چیزی است که انسان از جوان توقع دارد؛ درست همان چیزی که جناح‌های سیاسی به این چیزها عقیده‌ای ندارند. جناح‌های سیاسی، یکباره، غالبی، خطکشی شده و بدون تمحیض در مسائل کار می‌کنند.^{۸۶}

■ انتقاد از دولت، انتقاد از یک مسئول، انتقاد از فلان دستگاه یا فلان قوه، این یک چیز است؛ انتقاد از اصل نظام و پایه‌های نظام یک حرف دیگر است. این دومی است که امروز دنیا به او همت گماشته؛ این دومی است که امروز عقبه عظیم تبلیغاتی رادیوهای بیگانه و طراحانشان به آن همت گماشته‌اند. شما رادیوهای بیگانه را، تلویزیون‌های گوناگون را حالا اخیراً شبکه‌های رایانه‌ای و اینترنت و غیره، اینها را خوب می‌دانید که چقدر وسیع است، اما از همه اینها مهمتر، آن مغزهایی است که پشت سر اینهاست. هر کسی که چهار صفحه روزنامه منتشر کرده باشد می‌داند من چه می‌گویم. اینی که یک برنامه تبلیغاتی - چه در رایانه به صورت شبکه اینترنت، چه در تلویزیون، چه در رادیو، چه در فلان مطبوعه - در دنیا منتشر بشود و

پخش بشود، این صورت کار است؛ پشت سر آن یک مغز، یک فکر منسجم، یک تصمیم، یک عزم وجود دارد؛ از او بایستی بیمناک بود؛ حساب او را باید کرد.^{۸۷}

■ وقتی انسان می خواهد به یک مسئول ایراد بگیرد که آقا چرا در حوزه کارتان خطا اتفاق افتاد، بایستی تمام موانعی را که در اجرای صحیح کار بر سر راه یک انسان معمولی وجود دارد، در نظر بگیرد و ببیند که آیا با محاسبه اینها او کوتاهی کرده یا نه؛ اگر کوتاهی کرده، نبایستی از او صرف نظر کرد و گذشت؛ این اعتقاد من است. در حوزه اختیارات مستقیم من هم همین طور عمل می شود. من اگر از کسی کوتاهی ببینم و بفهمم تقصیر داشته، اغماض نمی کنم. در مورد مسئولان هم همیشه سفارش می کنم و می گویم که اغماض نکنید.^{۸۸}

❖ در قضیه نقد رهبری نباید جوانان فریب ظاهر قضیه را بخورند و به خاکی بروند. نگاه کنید مسئله غیبت و ظهور را؛ امام یازدهم مورد سؤال و نقد واقع می شود که اموالی که از طرف بزرگان شیعه خدمت ایشان ارسال شده کجا مصرف شده است؟ امام در جواب می گوید: «اگر امامت امر مستمری است و شما به آن پایبندید، چرا این سؤال از اجداد من نشد؟!» و از آن پس دستور می دهد پرده سیاهی در اتاق دیدار نصب می شود و شیعیان از پشت پرده با آن حضرت گفتگو می کنند و از آن زمان غیبت آغاز شد.^۱

❖ آنچه به ذهن شما می رسد - و موضوعی شخصی است - را نمی توان به عنوان «سؤالهایی از ولی فقیه» فردا در روزنامهها چاپ کرد... راههای زیادی هست که افراد می توانند سؤالات خود را از ولی فقیه مطرح کنند؛ ارتباط برقرار کردن با نمایندگان خیرگان رهبری و

مجلس شورای اسلامی یا طرح سؤالات با دفتر ارتباطات مردمی و یا دفتر بازرسی رهبری در میان بگذارند. مراجع تقلید نیز یکی دیگر از کانال‌هایی هستند که می‌توان مسائل را از طریق آنها با ولی فقیه مطرح کرد چرا که رهبری با مراجع تقلید دیدارهایی دارند. اینها راه‌های معقولی است که مردم بر اساس حقی که قانون برای آنها در نظر گرفته می‌توانند استفاده کنند.^۱

آیا ولی فقیه محدود به کشور ایران است یا اینکه ولی امر تمام مسلمین جهان می‌باشد؟

■ رهبر امت اسلامی شخص امام خمینی است و هیچ فرقی بین ملت ایران و ملت عراق در ولاء امام و در تقلید از امام و در لزوم تبعیت از خط امام نیست. هر کس جز این بگوید، معنای فقاقت، معنای ولایت فقیه، معنای ولایت امام را درک نکرده. آنی که مال یک مرز جغرافیایی است، یک رئیس جمهور است، یک نخست‌وزیر است، آنی که عرف بین‌المللی یا فرض کنید که قراردادهای سنتی و غیره وادار می‌کند که بایستی دخالت نکنند، آن رئیس جمهور است؛ آن نخست‌وزیر است؛ آن دولت است؛ نه امام. امام یعنی مرجع تقلید؛ امام یعنی آن کسی که از اسلام سخن می‌گوید؛ او مرز جغرافیایی نمی‌شناسد. آنچه که تبعیت از او را ایجاد می‌کند، او اسلام است. اسلام که مال یک مرز جغرافیایی نیست. مگر اسلام ایران، غیر از اسلام عراق و غیر از اسلام افغانستان و غیر از اسلام پاکستان و غیر از اسلام سوریه و غیر از اسلام جاهای دیگر است. اگر »

« با فهمی که ما از این آیه داریم، با فهمی که اجتهاد و فقاقت ما از این آیه دارد، مال همهٔ مسلمان‌ها است، پس ولایت امام امت هم

مال همه امت است. امت اسلامی که فقط ملت ایران نیستند. ملت ایران، سی چهل میلیون آدم هستند، توی این محدوده جغرافیایی زندگی می‌کنند. معنی ندارد توی یک جامعه اسلامی بزرگ، دو امام؛ دو واجب‌الاطاعه. بنابراین، همان نسبتی که امام با ملت ایران دارد، همان نسبت را عیناً امام با ملت عراق دارد؛ این خط را فراموش نکنید. این «مُفْتَرِقُ الطَّرِيقِ»^۱ بین راه خط امام، راه صحیح و راه غیر صحیح. سیاست‌بازان، مدعیان، بلندپروازان، سلطه‌طلبان در این جای قضیه خدشه می‌کنند تا بتوانند خط لیبرالیسم و خطوط قومی و شیوعی و غیره ذلک را در عراق بیاورند سر کار. اگر می‌خواهید دچار آن بلیه‌ها نشوید، خط مستقیم این است؛ خط رهبری امام امت و لاغیر.^{۸۹}

❖ همان‌گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی‌کند، قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً تحدید نمی‌سازد. یک ولی فقیه، شرعاً می‌تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند در صورتی که محدودیت خارجی وجود نداشته باشد؛ ولی در شرایط کنونی، عملاً چنین امری در خارج میسر نیست، زیرا مسئولان ممالک دیگر، آن را دخالت در امور کشورها می‌دانند و مانع چنین امری می‌شوند و دیگر امکان ندارد فقیه‌ای که در یک کشور شرقی است، برای مردم یک کشور غربی برنامه تعیین کند و بالعکس.

ولایت فقیه، نظیر نیابت از انبیاء اولوالعزم است؛ مثل جانشینی پیغمبر اسلام است که ذاتاً محدودیتی ندارد مگر مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد.^۲

❖ آیت الله فاضل لنکرانی (ره) نیز در پاسخ به استفتایی در این موضوع می‌فرماید: «احکام صادره از ولی فقیه چنانچه مخصوص منطقه خاصی بوده باشد تنها برای افراد همان منطقه واجب‌الاتباع

۱. جدا کننده راه

۲. آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، ص ۴۰۰

خواهد بود، و اما چنانچه آن احکام صادره، عامه و مطلق بوده باشد بر جمیع مسلمین اطاعت از آن واجب خواهد بود.^۱

بعضی‌ها در قوت علمی آیت الله خامنه‌ای خدشه می‌کنند، نظر فقها و علمای حوزه درباره‌ی توان علمی ایشان چیست؟

آیت الله فاضل لنکرانی(ره):

❖ در مورد مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای (دامت برکاته) اشعار می‌دارد که مقام شامخ علمی و اجتهاد و فقاہت معظم له جای هیچ‌گونه تردید نیست؛ اینجانب با توجه به سابقه‌ی آشنایی دیرین با ایشان و اطلاع از مراتب تحصیلی اذعان به اجتهاد به نحو اطلاق وی دارم؛ علاوه اشاره و بلکه تصریح امام عظیم الشان (قدس سره) در موارد متعدّد به صلاحیت و شایستگی رهبری ایشان، دلیل عمده بر مقام اجتهاد معظم له می‌باشد.^۲

❖ «حجت‌الاسلام والمسلمین راشد یزدی در همایش اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل در مشهد مقدس، به بیان خاطره‌ای از مقام معظم رهبری پرداخته، فرمودند: «در زمان انقلاب، بین حزب جمهوری اسلامی و امام جمعه بندر عباس اختلافی در گرفت. آیت الله صدوقی به من گفتند تا درباره اختلاف آنها، گزارشی بیاورم. بعد از تهیه و ارائه گزارش به آیت الله صدوقی، ایشان پرسیدند: کی به تهران می‌روی؟ گفتم فردا. ایشان پاکتی را به من دادند. پشت پاکت نوشته بود: «تقدیم به محضر مبارک آیت‌الله العظمی آقای خامنه‌ای» پسر آقای صدوقی اعتراض کردند که آیا ایشان به مقام آیت‌اللهی رسیده‌اند؟ آقای صدوقی از بالای عینک به پسرش نگاه کرد

۱. جامع المسائل آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (عربی)، ص: ۲۰۵

۲. مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ص ۷۲

و گفت: «بله که آیت الله هستند!»^۱

آیت الله مشکینی:

❖ به تصدیق و تائید عده زیادی از فقهای خبرگان، علما و مجتهدین که من از آن اطلاع دارم و خاصه تصدیق حضرت امام(ره) که بارها فرموده بودند: «ایشان شایسته رهبری جامعه هستند» در اجتهاد و فقاہت معظم له، هیچ تردیدی وجود ندارد. ایشان استعداد فهم و قدرت استنباط حکم را از کتاب و سنت داشته و دارند و خدشه در این مسئله غیر از غرض ورزی چیز دیگری نیست.^۲

آیت الله جوادی آملی:

❖ اجتهاد و عدالت آیت الله جناب آقای حاج سید علی خامنه‌ای (دامت برکاته) مورد تایید می‌باشد. لازم است امت اسلامی (ایدهم الله) در تقویت رهبری معظم له در بذل نفس و نفیس^۳ در هیچ‌گونه نثار و ایثار دریغ نفرمایند؛^۴

آیت الله هاشمی شاهرودی:

❖ بنده مدت‌هاست در خدمت مقام معظم رهبری در بحث‌های فقهی مفصل و بسیار سخت که در مسائل مستحدثه و محل ابتلای نظام انجام می‌گیرد، حاضر بوده‌ام؛ معمولاً در مسائل مستحدثه که فقها هم بحثی را ارائه نداده‌اند یا کمتر ارائه داده‌اند، آن قابلیت‌ها و ویژگی‌های اجتهادی یک مجتهد مطلق، وارد مسئله می‌شوند. در تنظیم مسئله، در مبانی که باید به آن استنباط شود، در نوع ادله‌ای

۱. <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=۸۸۱۱۶۰۲۶۳>

۲. خطبه‌های نماز جمعه قم، ۱۳۷۶/۰۸/۳۰

۳. جان و مال

۴. مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ص ۷۲

که در مسئله بایستی به آنها استناد شود، متقدّم و متأخر از این ادله تعیین شود، کیفیت جمع بین ادله روشن شود و خلاصه هیچ کم و کاستی از ایشان دیده نمی‌شود... هرگونه تشکیک در این مسئله ناشی از جهل یا غرض است و غیر از ضربه زدن به اسلام چیزی دیگری نیست... اضافه بر تسلط بر مبانی اجتهادی که هر فقیه و مجتهدی می‌بایستی بر آنها مسلط باشد، دارای ویژگی‌های علمی و فقهی خاص خودشان هم هستند، یکی اینکه در مسائل رجالی دارای معلومات بسیار خوبی هستند و در رجال واقعاً کار کرده‌اند و جزء مجتهدینی هستند که به مسائل رجالی اهمیت می‌دهند. تفوّق چشم‌گیری در مسائل رجالی دارند که این خود یکی از موجبات اعلمیت یک فقیه است... امتیاز دیگر ایشان، فهم سالم و ذوق مستقیمی است که در فهم آیات و روایات دارند، مسئله استظهار و استفاده از ادله لفظی در استنباط بسیار مهم است؛ بلکه اساس فقاہت است... من در این مدت دیده‌ام که ایشان بسیار جالب استظهار می‌کنند. نکات ادبی را خوب بررسی و حلاجی می‌کنند و از آنها دلالت‌های جالبی را به دست می‌آورند. همچنین ویژگی دیگر ایشان، نظم منطقی و دقیق ذهنی ایشان است که معمولاً در تدوین و تنقیح بحث‌های پیچیده علمی بسیار مهم و کارساز است...^۱

آیت الله مصباح یزدی:

❖ هوش و فراست فوق العاده مقام معظم رهبری، از دوران کودکی زبانزد خاص و عام بود. ایشان از همان روزهای نخست زندگی، در مقاطع مختلف تحصیلی، امتیازاتی داشتند که آثار آن را امروز در تصمیم‌ها و تدبیرهای معظم له، به نهران می‌بینیم. ایشان از همان روزها، علاقه شدیدی به تحصیل داشتند؛ به طوری که

با گذشت زمانی کوتاه، بین استادان خود موقعیت خاصی پیدا کردند و مورد توجه و حمایت آنان قرار گرفتند.

یکی از استاد‌های ایشان - در حوزه علمیه قم - آیه الله حائری یزدی - رضوان الله تعالی علیه - بود که مهر و لطف وی به مقام معظم رهبری - در آن روزها - برای همگان روشن بود.

بعضی وقت‌ها، آیه الله حائری، ساعت‌ها وقت خود را صرف پاسخ دادن به سؤالات مقام معظم رهبری و بحث و گفت و گوی با ایشان می‌نمودند. گاه قبل از درس عمومی استاد، بحث علمی - در جلسه ای خصوصی - به درازا می‌کشید که از ساعت شروع کلاس می‌گذشت و آیه الله حائری یزدی، هوش و استعداد فوق العاده ایشان را عذری برای تأخیر قرار می‌دادند.

همه اینها، عواملی بودند که نبوغ فکری و علمی مقام معظم رهبری را نهان کردند و ایشان قبل از اینکه به بیست سالگی برسند، به مقام بالایی از علم و فقهت رسیدند و در آغاز جوانی، درجه اجتهاد را دریافت نمودند.^۱

آیت الله فاضل لنکرانی (ره):

❖ «آیت الله خامنه‌ای ستون خیمه مرجعیت هستند، اگر ایشان نبودند، ما هم نبودیم.» هنگامی که دفتر آیت الله فاضل لنکرانی قصد برپایی نمایشگاهی از آثار ایشان را در یکی از کشورهای عربی داشتند، فرمودند: رساله‌های توضیح المسائل اینجانب را نبرید. وقتی مسئولین دفتر اصرار کردند، فرمودند: «آیت الله خامنه‌ای به احترام مراجع داخلی از دادن رساله خود در داخل کشور خودداری کردند، ما هم به احترام ایشان در خارج کشور رساله نمی‌دهیم.»^۲

۱. پرتوی از خورشید، علی شیرازی، ص ۲۰

۲. امام حاضر؛ مدیر ناظر، ص ۱۲۵، به نقل از حجه الاسلام والمسلمین عبدالقائم شوشتری

آیت الله حاج سید جعفر کریمی: (عضو جامعه مدرسین، شورای استفتاء

حضرت امام خمینی (ره) و آیه الله العظمی اراکی)

❖ بدین وسیله اعلام می‌دارد با توجه به شرایط اهلیت نیابت از وجود مقدس حضرت بقیه الله (ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) امور فقهی و دینی و اجتماعی و سیاسی امت اسلامی در زمان غیبت صاحب الامر (سلام الله علیه و علی آبائه المعصومین)، اینجانب تقلید فقیه الامه الاسلامیه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت مستطاب آیه الله خامنه ای (دامت برکاته) را بی اشکال و بلامانع و مجزی و میریّ ذمه می‌دانم.

آیت الله محمد یزدی:

❖ آیه الله خامنه‌ای، فقیهی والامقام و مجتهدی عالی رتبه هستند که بر علوم مؤثر در استنباط، تسلطی در حد بسیار بالا دارند. ایشان علاوه بر لغت، ادبیات، اصول، حدیث و تفسیر، در رجال و درایه که در استحکام فتوا نقشی به سزا دارد، استاد هستند و در استنباط و ردّ فروع بر اصول و فتوا، مبانی محکمی دارند و در مسائل مستحدثه مورد نیاز جامعه اسلامی با اطلاعات وسیع و نظرات دقیق، فتاوی جالبی صادر کرده اند.

همین مزایا و دیگر فضائل علمی و اخلاقی ایشان، ملاک انتخاب فقهای محترم و مجتهد شناسان اعضای محترم مجلس خبرگان بوده است.^۲

❖ در اواخر دوران ریاست جمهوری آیه الله خامنه ای - حدود سال ۶۶ - معظم له خیلی نگران وضعیت درس و کتاب معارف دانشجویان بودند. از همین رو، برای تدوین متنی دقیق و شایسته، به عنوان رئیس

۱. مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان، ص ۷۷

۲. پرتوی از خورشید، علی شیرازی، ص ۲۱

شورای عالی انقلاب فرهنگی، گروهی را انتخاب کردند تا در این خصوص اقدام نمایند.

آقا هر دو هفته یک بار، با این گروه جلسه داشتند. با توجه به گرفتاری‌های معظم له در آن دوران - که مسائل جنگ از عمده گرفتاری‌های ایشان بود - آقا با حضور ذهن بسیار خوبی در جلسات شرکت می‌کردند.

آن گاه که ایشان وارد مباحث علمی می‌شدند، انگار نه انگار که غیر از کارهای علمی و فکری کار دیگری دارند!

روزی در وسط بحث، صحبت به یک مسئله فلسفی کشیده شد. تعدادی از علمای متخصص در فلسفه در جلسه حاضر بودند، که دیدگاه‌های فلسفی آنها با هم متفاوت بود.

بحثی جدی در خصوص آن موضوع شروع شد. مقام معظم رهبری بدون هیچ مقدمه و مطالعه قبلی، وارد بحث شدند و مثل یک مدرس ورزیده، موضوع را مطرح کردند و به خوبی از عهده بحث برآمدند.

تبخر ایشان مایه تعجب من شد؛ چون نزد ما معروف بود که حوزه علمیه مشهد عنایتی به فلسفه اسلامی ندارد! ما در آن روز شاهد بودیم که معظم له نه تنها عنایت دارند، بلکه کاملاً با مباحث فلسفی آشنایی دارند و بسیار دقیق مسائل فلسفی را درک می‌کنند. از نظر موقعیتی و زمانی هم آن موضوع برای ما خیلی مهم بود، در بحبوحه گرفتاری‌های سیاسی کشور و مسائل جنگ که همه ذهن رئیس جمهور باید مشغول مسائل غیر علمی و غیر فلسفی باشد، معظم له چون بر حسب ضرورت، وارد یک بحث فلسفی شدند، به خوبی از عهده آن برآمدند.^۱

آیت الله هادی روحانی(ره):

❖ اگر بنا باشد ما به دنبال اعلم باشیم و مرجعیت را با تمام جوانب،

۱. پرتوی از خورشید، علی شیرازی، ص ۲۶، به نقل از دکتر غلامعلی حداد عادل

هم فقاہت و هم سیاست و هم اجتماع و هم مدیریت بخواهیم در نظر بگیریم، آن گونه که حضرت امام فرمود: «مرجع باید کسی باشد که به مکان و زمان مسلط باشد»، حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) جامع است. دیگری را ما نمی‌یابیم که به این جامعیت باشد و حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله العالی)، قدرت مدیریت خودش را بر همه مسلمین ثابت کرده و نشان داده است.^۱

آیت الله سید عباس خاتم یزدی: (عضو شورای استفتاء حضرت امام خمینی (ره) و آیه الله العظمی اراکی)

❖ با توجه به اهمیت مقام نیابت از صاحب امر، امام الحجه (صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرين) مخصوصاً در این دوران آمیخته با سختی و بلا، و با توجه به شرایط اساسی و مهمی که شرعاً در رسیدن به این منصب الهی خطیر، معتبر است و با توجه به فراوانی تأییدات شرعی موجود برای مرجعیت و تقلید در شخص زعیم امت، رهبر انقلاب اسلامی، علامه مجاهد، فقیه خیره و صاحب نظر، آیت الله سید علی حسینی خامنه‌ای (که خداوند برکات پی در پی ایشان را دوام بخشد) می‌بینیم که تقلید از معظم له، بلاشکال و مجزی و باعث بریء الذمه شدن است.^۲

آیت الله مومن:

❖ هنگام رأی گیری در مجلس خبرگان برای رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (دامت برکاته) اجتهاد معظم له با قیام بینة شرعیة نزد این جانب ثابت بود، ولی بعداً به واسطه حضور در جلسات مباحثه فقهی، شخصاً به اجتهاد ایشان پی بردم و اکنون شهادت

۱. همان، ص ۹۹

۲. مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان، ص ۸۱

می‌دهم که معظم له مجتهدی عادل و جامع شرایط می‌باشد.^۱

غالب ما ولایت فقیه را قبول داریم، اما لوازم ولایتی بودن را نمی‌شناسیم؛ لازمه ولایتمداری چیست؟

الف) اتصال و هماهنگی در افکار، عمل، روحیات و روش‌ها

■ ولی خدا را بشناس، آن کسی که او ولی حقیقی جامعه اسلامی است، او را مشخص کن بعد از آنکه مشخص کردی شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را با او متصل کن، مرتبط کن، بدنبالش حرکت بکن بطوریکه تلاش تو، تلاش او و جهاد تو، جهاد او، دوستی تو، دوستی او، دشمنی تو، دشمنی او، جبهه‌بندی‌های تو، جبهه‌بندی‌های او باشد این است که آدمی که دارای ولایت است. کسی که ولی را بشناسد. فکر ولی را بشناسد و با ولی همفکر بشود، عمل ولی را بشناسد و با ولی هم عمل بشود، دنبال او راه بیفتد، خودش را فکراً و عملاً پیوسته با ولی بخواند چنین کسی دارای ولایت است.^{۹۰}

■ امام صادق (علیه السلام) ولایت را باعمل می‌داند و می‌گوید: آن کسی که دارای عمل است ولی ما اوست و آن کسی که دارای عمل نیست، عدو ما اوست، امام صادق (علیه السلام) ولایت را اینطور معنی می‌کند. چون ولایت در فرهنگ اما صادق (علیه السلام) با ولایت در فرهنگ آن جاهل یا مغرضی که دارد به نام امام صادق (علیه السلام) زندگی می‌کند، فرق دارد ما باید عمیقاً معنی ولایت را بفهمیم در غیر اینصورت عمری را بامید بهشت سپری می‌کنیم در حالیکه در موقع جان دادن از بهشت خبری نیست. ولایت یک انسان پیوستگی و وابستگی مطلق او است به ولی.^{۹۱}

■ اولین شرط برای یک ملت مؤمن این است که اولیای امور خود را در حوزه‌ی کارشان صاحب اختیار بداند. وقتی مصلحت می‌دانند که مأمور و مسئولی را جا به جا کنند، وقتی مردم آن مسئول بالا را می‌شناسند، باید تسلیم باشند. این، یک دستور همیشگی است.^{۹۲}

ب) تبیین علمی و تشریح زیبایی‌های ولایت برای مردم

■ اگر کسی می‌خواهد واقعاً نقش مردم نقش عینی، عملی، حسّاس باشد و مسأله‌ی ولایت فقیه یک مسأله‌ی حقیقتاً مردمی و حکومت الهی توأم بشود با جنبه‌ی مردمی باشد، باید... برای مردم تبیین کند، برای مردم بیان کند جاذبه‌ها را، چیزهایی که مردم را به شوق می‌آورد. همچنانی که ما برای حج، مردم را تشویق می‌کنیم، ترغیب می‌کنیم، تبیین می‌کنیم، احکام حج را می‌گوییم، فلسفه‌ی حج را می‌گوییم. خیلی از غیر معتقدین به حج را وادار به حج رفتن می‌کنیم؛ معتقد به حج می‌کنیم، در مسأله‌ی نماز، در مسأله‌ی زکات، در مسأله‌ی خمس، در جهاد، در همه‌ی موضوعات، برای مردم تشریح می‌کنیم؛ تبیین می‌کنیم؛ مردم وادار می‌شوند، می‌روند جهاد می‌کنند؛ بذل نفس نفیس می‌کنند در راه خدا، خب در این قضیه «ولایت فقیه» هم می‌خواهید مردم نقش داشته باشند، بسم‌الله؛ این جا جای نقش مردم است! وارد بشوند در این میدان، زیبایی‌های این مسئله را از نظر عقل بشر و منطق بشری تبیین کنند برای مردم، مردم را در صحنه حاضر کنند تا این که حقیقتاً متکی باشد به مردم؛ همان «حضور الحاضر» و «وجود الناصر»^{۹۳} تحقق پیدا بکند.

۱. «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُعَارُوا عَلَيَّ كَطَلَبِمْ وَ لَا سَبِّ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبًا...»؛ اگر این بیعت کنندگان نبودند، و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

ج) دفاع از جایگاه ولایت فقیه و شخص ولی

■ مسئله، مسأله رهبری است، مسأله شخصی نیست. بنده ممکن است خودم دست هر کسی از کسانی را که لایق و شایسته هستند و هر انسان مؤمنی را ببوسم، اما مسأله رهبری مسئله‌ای است که مربوط به شخص من نیست، مربوط به دنیای اسلام است، مربوط به ملت اسلامی است. از حقوق رهبری باید دفاع بشود. رهبری در این‌جا باید بتواند هم آن خط باریک صراط مستقیم از مو باریکتر را در داخل کشور حفظ کند، یعنی رعایت حیثیت انسانی، رعایت آزادی انسان، رعایت تقوی، سوق انسان‌ها من‌الظلمات الی‌النور، اینها را باید انجام بدهد و هم باید در مقابل آن همه ایادی تبلیغ‌کننده بایستد. ... باید سخنش جوری باشد که اگر گفت این کار بشود، بشود؛ با میل، با ایمان، با شوق، با محبت؛ نه با زور. اگر این نبود، امام بزرگوار، در این پانزده سال، در این ده سال حیات مبارک خودش نمی‌توانست آن جنگ را به آن‌جا برساند. ما هم نمی‌توانستیم در این پنج سال گذشته در مقابل این مشکلات ایستادگی کنیم. این را آقایان بدانند و البته می‌دانید. این لازم است.^{۹۴}

■ دشمن از نفوذ امام و شخصیت امام و نفوذ رهبری در هر زمانی به شدت صدمه خورده است. داغدار است یکی از نقاطی که دشمن می‌خواهد با آن مقابله کند مسأله رهبری و نفوذ رهبری است.^{۹۵}

■ این دفعه [دشمن] به خیال خود یک روش مؤثرتری را خواستند تجربه کنند و آن هدف گرفتن رهبریت است. یقیناً بعد از مطالعه زیاد و با اطلاع از اوضاع و احوال گوناگونی و البته خبرهای راست و دروغی، توانسته‌اند به این نتیجه برسند که باید رهبری را هدف قرار داد؛ برای خاطر این‌که می‌دانند، اگر در کشور، یک رهبری مقتدر وجود داشته باشد، همه توطئه‌های آنها نقش بر آب خواهد شد. واً اینها با شخص طرف نیستند؛ شخص برای اینها مهم نیست؛ هر کسی که باشد. کما این‌که همین کسانی که امروز به این زبان خشن حرف می‌زنند،

این جور ناجوانمردانه، سیل تهمت و افترا را روانه می‌کنند، همین‌ها با امام مگر طرف نشدند؟ همین‌ها با امام هم طرف شدند. دل امام را پر کردند از خون که امام در آن نامه^{۹۶} به آن اشاره کردند. با رهبری مخالفند، چون می‌دانند رهبری در جامعه اسلامی و ایران اسلامی گره‌گشاست. رهبری یعنی آن نقطه‌ای که هر جایی که دولت، هر دولتی، مشکلی داشته باشد، مشکلات لاعلاج دولت، به دست رهبری حل می‌شود. هر جایی که تبلیغات دشمن، کاری کند که مردم را به دولت‌ها بخواهد بدبین کند، این‌جا نفس رهبری است که حقیقت را برای مردم روشن می‌کند، توطئه دشمن را بر ملا می‌کند... آن جایی که می‌خواهند مردم را مأیوس کنند، رهبری است که به مردم امید می‌دهد. آن جایی که یک توطئه سیاسی بین‌المللی می‌خواهند برای ملت ایران بوجود بیاورند، رهبری است که قدم جلو می‌گذارد و تمامیت انقلاب را در مقابل توطئه قرار می‌دهد...، دشمن را وادار به عقب نشینی می‌کند. آن جایی که می‌خواهند در بین جناح‌های گوناگون مردم اختلاف ایجاد کنند، رهبری است که می‌آید دست‌ها را در دست هم می‌گذارد؛ مایه الفت می‌شود؛ مانع از تفرقه شود. آن جایی که می‌خواهند صندوق‌های انتخابات را خلوت کنند، مردم را از حضور پای صندوق‌ها و رأی‌دادن مأیوس کنند، رهبری است که به مردم دلگرمی می‌دهد؛ می‌گوید: انتخابات وظیفه است؛ مردم اعتماد می‌کنند، وارد می‌شوند، حماسه عظیمی می‌آفرینند. آن جایی که جایگاه ابراز نظر مردم در مسائل انقلاب است، مردم چشمشان به دهان رهبری است... لذا بسیار طبیعی است که با رهبری بد باشند، کینه عمیق داشته باشند؛ جای تعجبی ندارند؛ البته رهبری «مقتدر».

چرا؛ یک رهبری بی‌حال بی‌جان بی‌حضور که از جایی خبر ندارد، راحت می‌شود ذهنش را عوض کرد، راحت می‌شود او را به اشتباه انداخت، یک چنین رهبری ضعیفی باشد، نه؛ خیلی برایشان اهمیت ندارد. اما اگر قرار شد رهبری مقتدری که اسلام می‌گوید، مردم می‌خواهند، انقلاب طلب می‌کند، قانون اساسی حکم می‌کند، اگر

این جور رهبری لازم باشد، البته با آن مخالفند؛ حق دارند مخالف باشند. من تعجب نمی‌کنم از این‌که اینها رهبری را هدف قرار بدهند.^{۹۷}

د) تبعیت عملی؛ همچون اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه و آله)

■ تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به حکم خدا است، که می‌فرماید: «از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «^{۹۸} امروز در

دنیای اسلام این مطلب میان مسلمان‌ها پذیرفته شده است که اگر کسی «بود، یعنی از خود مردم، از میان مردم، دارای قدرت حاکمیت شد، اطاعت او واجب است. یعنی «اطاعت از پیغمبر» را به عنوان «حاکمیت مسلمان‌ها» منتقل کرده‌اند به افراد دیگری در جامعه بشری، به شکل‌های مختلف.^{۹۹}

■ ... آن کسی می‌تواند مطمئن باشد که اطاعت از پیغمبر می‌کند که از ولی امر اطاعت بکند. اگر کسی از ولی امری - که شرایط با او منطبق است - اطاعت نکرد، از پیغمبر اطاعت نکرده؛ و الا نمی‌شود کسی بگوید: بنده مطیع پیغمبرم، اما به نظر من، پیغمبر آن جوری می‌گوید.

نه؛ ولی امر وجود دارد؛ باید ببینید که ولی امر چه می‌گوید؛ هر چه ولی امر گفت، آن حرف پیغمبر است. پیغمبر را آن کسی اطاعت کرده که از ولی امر اطاعت کرده باشد.

لذاست که در زمان جمهوری اسلامی که بحمدلله نظام ولایت فقیه حاکم است و ولی امر ما یک دین‌شناس و یک عالم جانشین پیغمبر

است،^۱ با شرائطی که ما برای یک چنین جانشینی قائلیم - از علم در حد اجتهاد، از عدالت که عدالت خودش خیلی مفهوم والایی است و آگاهی به زمان و تدبیر امر و قدرت اداره مسایل کشور - یک چنین کسی وقتی در رأس امور قرار می گیرد، او می شود ولی امر و اطاعت او، اطاعت پیغمبر است. اگر چنانچه برخلاف امر او - و آنچه مقتضای ولایت امر اوست - کسی عمل نکند، از پیغمبر اطاعت نکرده است. این هم از آن آیه « استفاده می شود.^{۱۰۰}»

■ از خدا کمک بخواهید، با مسائل سیاسی، به صورت خدایی و صادقانه برخورد کنید. آن مطالبات حقیقی انقلاب را شناسایی کنید. ببینید انقلاب از ما چی مطالبه می کند؛ کما این که اشتباه در شناخت مطالبات گوناگون، درخواستها، خواستها و شعارها اشکالات بزرگی به وجود می آورد. من حالا به شما این کلمه را عرض کنم. درخواستهای رهبری - که یک خدمت گزار، یک طلبه ضعیف پیش نیستیم - مطالبات و درخواستهایی که به اقتضای مسئولیت خودم دارم، این مطالبات باید شناخته بشود؛ با مطالبات دسته های سیاسی و گروه های سیاسی و جناح های سیاسی نباید مخلوط بشود. باید دید چه می خواهیم ما؟ دنبال چه هستیم؟ هدف چیست؟ اینها خیلی مهم است؛ اینها آن چیزهایی است که می تواند شما جوان های عزیز را - ان شاء الله - در صراط مستقیم الهی پیش ببرد.^{۱۰۱}

۱. اشاره به امام راحل (قدس سره) است.

علمای ربانی؛ الگوی ولایت‌مداری

شهید محراب آیت الله دستغیب:

❖ کیست که این ناله مرا به گوش عمامه [به] سرهای ایران برساند، هر کسی می‌خواهی باش! خودت را مجتهد می‌دانی؛ مقدمات خوان می‌دانی؛ نمی‌دانم، هر چه خودتان می‌دانید؛ بر تو واجب است امروز تبعیت از یک نفر. تو حق نداری درمقابل رهبر حرفی بزنی؛ تماماً باید تبعیت کنند... هر عمامه [به] سری که از رهبر مکرم فاصله بگیرد، لعنت خدا برش باد. تمام عمامه سرها همه باید مطیع؛ همه باید مطیع یک رهبر. امام یکی، نائب امام هم یکی؛ دیگری هیچ تقدم ندارد. همه باید فرمان ببرند؛ همه باید اطاعت بکنند. طبقات دیگر هم به این قسم؛ دانشجویان عزیز... گرگ‌ها شما را از رهبر الهی جدائی میندازند؛ شما را گروه گروه نکنند؛ وسیله پیشرفت دشمن نشوید. وای به امتی که از رهبر الهی خود فاصله بگیرد، هلاک است؛ هلاک است! طعمه دشمن است. الان می‌دانید، آمریکا در کمین، انگلیس در کمین، شوروی در کمین، همه منتظرند کی این ملت بی‌سرپرست می‌شود.^{۱۰۲}

آیت الله العظمی فاضل لنکرانی:

❖ ... برای محفوظ ماندن مشروعیت نظام و حکومت و برای فرار از استبداد و نظیر آن با توجه به خاطره تلخی که از سلطنت مشروطه وجود داشت، خبرگان قانون اساسی مسئله مهم ولایت فقیه را مطرح کردند... ولایت فقیه یعنی اینکه مشروعیت کارهایی که واقع

علمای ربّانی؛ الگوی ولایتمداری ۹۱

می‌شود با اجازه و دخالت فقیه باشد هم نسبت به مجلس و هم قوه قضائیه و هم مجریه و این مطلب در استفتائات امام «ره» هم وجود دارد که مسئله ولایت فقیه بر حدی دایره اش وسیع است که حتی در امور جزئی مانند عبور از یک چراغ قرمز دخالت دارد و مخالفت با آن را حرام می‌دانستند لذا ضمن اینکه حکومت اسلامی شد، مسئله استبداد و سلطه‌گری و اینها را کنار گذاشتند و همه امور در نظام اسلامی از آغاز تا انجام به ولایت فقیه منتهی می‌شود.^۱

آیت الله مشکینی:

❖ اصل ولایت فقیه بطور مشخص در قانون اساسی با نظر ۴۰ مجتهد به تصویب رسید و جای هیچگونه شبهه‌ای نیست... قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کامل است و مصوبات آن پس از آنکه به تایید حضرت امام راحل رسید ۹۹ درصد مردم به آن را می‌دادند... کسانی که امروز به قانون اساسی برخی از کشورها جامع تر است و مطابق عقل و شرع و با دقت کامل تدوین شده است...^۲

آیت الله بهاءالدینی (قدس سره):

❖ از همان زمان، رهبری را در آقای خامنه‌ای می‌دیدم؛ چرا که ایشان ذخیره الهی برای بعد از امام بوده است.

باید او را در اهدافش یاری کنیم. باید توجه داشته باشیم که مخالفت با ولایت فقیه، کار ساده‌ای نیست. هنگامی که میرزای شیرازی بزرگ، مبارزه با دولت انگلستان را از طریق تحریم تنباکو آغاز کرد، یک روحانی با او مخالفت کرد و میرزا با شنیدن مخالفت او، وی را نفرین کرد. همان نفرین باعث شد که نسل او از سلک روحانیت محروم شوند. پسر جوانش جوانمرگ شد و حسرت داشتن فرزند عالم به دل او ماند.^{۱-۳}

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۶/۰۹/۰۲.

۲. روزنامه سلام، ۱۳۷۶/۰۹/۰۱.

علامه حسن زاده آملی:

❖ رهبر عظیم‌الشان تان را دوست بدارید؛ عالمی، عادل، رهبری، مؤمنی، موحدی، سیاسی، دلداری، رهبری، انسان ربانی، پاک، منزه، که دنیا شکارش نکرده من جایی [سراغ] ندارم که عرض کنم. قدر این نعمت عظمی را که خدا به شما عطا فرمود، قدر این رهبر ولیّ - و همان عبارات که سرور عزیزم جناب استاد حدادعادل، ارائه دادند - رهبری، ولیّی، الهی [را بدانید].

الآن این انسجام ما، تکلیف شرعی ماست. مبدا عزیزان! آقایان مبدا! (این «مبدا» را توجه داشته باشید) مبدا آقایان! - اول انقلاب یادتان هست چند فرقه برخاستند که می‌خواستند کشور را تجزیه کنند؟ حواستان جمع باشد - مبدا این وحدت ما را! مبدا این جمعیت ما را! مبدا این کشور علوی را! مبدا این نعمت ولایت را! از دست شما بگیرند. خدایا به حق پیغمبر و آل پیغمبر، سایه این بزرگ‌مرد، این رهبر اصیل اسلامی، حضرت آیت‌الله معظم خامنه‌ای عزیز را مستدام^{۱۰۴} بدار.

آیت‌الله جوادی آملی:

❖ انقلاب اسلامی نظیر انقلاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ خداوند فرمود ما یک کاری کردیم که نه دوست فکر می‌کرد نه دشمن.

اگر خدای ناکرده این انقلاب کمی آسیب ببیند، دیگر مانند جریان صفویه نیست که بعد از آن زندیه و قاجار و پهلوی بیاید. اگر معاذالله ضربه ببیند، رفت که رفت! خدا آن روز را نیاورد!

این رهبر، دولت، نظام و ملت را باید با دعا حفظ کرد. اگر اختلافی است، باید بر اساس قانون و مطالبی که رهبری می‌فرماید عمل کرد. ... آیه ۵۴ سوره مائده می‌فرماید: اکنون که اسلام آمده، اگر شما اسلام را یاری نکنید من یک گروهی را می‌آورم بهتر از شما. دنیا که تمام نشده است! معاذالله کسی فکر نکند که اگر انقلاب را یاری

نکردیم، تمام می‌شود؛ وعده الهی است؛ عمده خسارت بر خود ماست.

اگر خدای نکرده ما هم راه پیشینیان را در این انقلاب طی نکردیم، به همان عواقب دچار خواهیم شد.^{۱۰۵}

آیت الله العظمی مکارم شیرازی:

❖ احترام به قانون اساسی که میراث خون شهیدان ماست و به تصویب ۹۸ درصد مردم رسیده است، احترام به ولایت فقیه است. همچنان که احترام به ولایت فقیه نیز احترام قانون اساسی و ارج نهادن به خون شهیدان است... حلقه اتصال مردم در کشوری که قومیت‌ها و زبان‌های مختلف دارد فقط اسلام است و نبود ولایت فقیه به معنای شکستن این حلقه است. علاقه به اسلام، کشور و قانون اساسی ما را بر آن می‌دارد که در حفظ حکومت اسلامی و ولایت فقیه تلاش کنیم.^۱

آیت‌الله نوری همدانی:

❖ دشمنان امروزه موضوع اصل ولایت فقیه را مورد حمله قرار داده‌اند و می‌خواهند به هر طریقی، به این رکن اساسی و اصلی نظام ضربه بزنند.

دشمنان با انقلاب مخملی خود می‌خواهند «ولی فقیه» را مورد حمله خود قرار داده، که ما باید در مقابل این توطئه‌ها بیدار و هشیار باشیم.

فتنه‌های دشمنان را باید جدّی بگیریم و با ایستادگی در برابر آن، مدافع حریم ولایت باشیم.^{۱۰۶}

آیت الله مصباح یزدی:

❖ ولایت فقیه عامل پیروزی انقلاب اسلامی، ملاک مشروعیت نظام

اسلامی و مایه تداوم و بقاء آن است... نباید اعتقاد به ولایت فقیه به عنوان یک شعار سیاسی یا به خاطر تبعیت از قانون اساسی باشد؛ زیرا چنین باوری ضعیف، سست و قابل تغییر خواهد بود. اعتقاد به ولایت فقیه و اطاعت از اوامر او مانند اطاعت از پیامبر(ص) است که خداوند بر مسلمین واجب کرده است.

هر عاقل منصفی می‌پذیرد که در طول سه دهه‌ی گذشته امام راحل(ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای چه در امور داخلی و چه در مسایل خارجی، از هر جهت بهترین نوع مدیریت را داشته‌اند و بارها این نظام را از بحران نجات داده‌اند.^۱

آیت الله صالحی مازندرانی:

❖ روح نظام همین ولایت فقیه است. در قانون اساسی این را به عنوان اصل اصیل و رکن رکین گذاشته‌اند... تلاش‌های زیادی بود و هست برای اینکه این روح از نظام برود، وقتی روح برود جسد خالی و بی روح دیگر تاثیری ندارد.^۲

آیت الله جعفر سبحانی:

❖ اساس کشور ما را ولایت فقیه تشکیل می‌دهد.^{۱۰۷}

حضرت آیت الله موسوی شالی(ره):^۳

❖ ولی فقیه جانشین امام زمان (عج) است. همان‌طوری که امام زمان(عج)، روح عالم وجود است، ولایت فقیه هم روح اجتماع و نظام

۱. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۸۸۱۰۲۸۱۴۴۴>

۲. روزنامه جمهوری، ۱۳۷۶/۰۹/۰۵

۳. بهره‌گیری از محضر بزرگ‌ترین اساتید حوزه علمیة نجف، حضرات آیات، سید ابوالقاسم خوئی، سید علی قاضی، شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)، شیخ عباس قمی(صاحب مفاتیح الجنان)، علامه امینی(صاحب الغدیر)، و ... ایشان را به الگوی جامع فقاقت و عرفان تبدیل کرده بود، به نحوی که آیت الله خوئی درباره‌ی ایشان فرمودند: من به کسی اجازه‌ی اجتهاد نمی‌دهم؛ اگر هم خواستم چنین کاری کنم، فقط به سید حسن موسوی قزوینی(شالی) این اجازه را می‌دهم. (ماهانامه جانباز، مرداد ۱۳۸۳، ص ۵۹ و

است... استنباط مسایل حکومتی، به علت در دسترس نبودن همهٔ ادله، کاری سخت و دشوار است، اما در مسایل فردی از قبیل طهارت، صلات، نکاح، خمس و... دسترسی به ادله راحت‌تر است. پس وقتی ما قائل هستیم که تشخیص ایشان [مقام معظم رهبری (مدظله العالی)] در مسایل سخت‌تر و مهم‌تر از سایر مراجع بهتر است، احساس می‌کنیم در مسایل دیگر نیز بهتر از بقیه استنباط می‌کند. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) مؤید ایشان است و به صورت خاص به ایشان نظر دارد.^۱

امام خمینی (قدس سره):

❖ اینجانب که از سال‌ها قبل از انقلاب با جناب‌عالی (حضرت آیت الله خامنه‌ای) ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط... به حمد الله تاکنون باقی است، جناب‌عالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنای به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی، از جمله افراد نادری هستید که چون «خورشید» روشنی می‌دهید.^{۱۰۸}

پی نوشتها

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با علما و روحانیون در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان ۱۳۷۶/۱۰/۳
۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید مبعث ۱۳۷۳/۱۰/۱۰
۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع علمای شیعه و سنی ایرانشهر ۱۳۶۵/۲/۹
۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۶/۱۱/۲
۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۷
۷. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۲-۹۴
۸. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۹. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۷۱-۶۸
۱۰. بیانات رهبر معظم انقلاب پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی ۱۳۸۰/۵/۱۱
۱۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم ۱۳۸۷/۳/۲۱
۱۲. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۷۱-۶۸
۱۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸
۱۴. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین اجلاس دوره‌ی سوم مجلس خبرگان ۱۳۷۷/۱۲/۳
۱۵. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۷
۱۶. دیدار رهبر معظم انقلاب با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۸/۱۷
۱۷. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸
۱۸. پیام رهبر معظم انقلاب به حجاج بیت‌الله الحرام ۱۳۶۸/۴/۱۴
۱۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ۱۳۸۰/۱۲/۲۷
۲۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ۱۳۸۰/۱۲/۲۷
۲۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۳
۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۲۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۲۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با افسار مختلف مردم در روز میلاد امام حسن مجتبی(علیه‌السلام) ۱۳۶۹/۱/۲۲
۲۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای ستادهای نماز جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۸۱/۵/۵

۲۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۴۱
۲۷. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸
۲۸. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۹۷
۳۰. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۳۱. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۵-۷۱
۳۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در جمع مردم نیشابور ۱۳۶۵/۴/۲۹
۳۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و اقشار مختلف مردم روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸
۳۴. سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۵-۷۱
۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۳۶. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۷۸/۳/۱۴
۳۷. امام خمینی رهبر معظم انقلاب، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۲۴
۳۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
۳۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۴۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۷
۴۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۹
۴۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۲
۴۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع علمای شیعه و سنی ایرانشهر ۱۳۶۵/۲/۹
۴۴. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۴۵. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۴۶. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳
۴۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷
۴۸. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۴۹. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰
۵۰. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۵۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۵۲. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰
۵۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۵۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۵۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
۵۶. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۸۳
۵۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۴/۱۹
۵۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۴/۱۹
۵۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۶۰. خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۱۱/۲۰

- ۶۱ سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه‌ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۱۳۶۸/۱۱/۹
- ۶۲ کتاب حکومت در اسلام، مقالات، ص ۳۳؛ بیانات رئیس جمهور (آیه الله خامنه‌ای) ۶۳ صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱۲
- ۶۴ صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۹
- ۶۵ صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۶۵
- ۶۶ صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۴۴
- ۶۷ بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار عمومی مردم جالوس و نوشهر ۱۳۸۸/۷/۱۵
- ۶۸ بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم یازدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
- ۶۹ صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۴
- ۷۰ صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۹۲
- ۷۱ بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم اصفهان ۱۳۸۰/۸/۸
- ۷۲ بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
- ۷۳ بیانات رهبر معظم انقلاب در درس تفسیر سوره‌ی مجادله ۱۳۶۱/۲/۱۷
- ۷۴ بیانات رهبر معظم انقلاب در درس تفسیر سوره‌ی مجادله ۱۳۶۱/۲/۱۷
- ۷۵ بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
- ۷۶ بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره‌ی امام خمینی(ره) ۱۳۷۸/۱۱/۴
- ۷۷ بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع علمای و روحانیون استان چهارمحال و بختیاری (شهرکرد) ۱۳۷۱/۷/۱۵
- ۷۸ بیانات رهبر معظم انقلاب در درس تفسیر سوره‌ی مجادله ۱۳۶۱/۲/۱۷
- ۷۹ بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید میعت ۱۳۷۵/۹/۱۹
- ۸۰ سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
- ۸۱ بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای شورای مرکزی و مسئولان کمیته‌ی امداد امام خمینی(ره)، به مناسبت سالگرد تأسیس این نهاد ۱۳۷۰/۱۲/۱۲
- ۸۲ بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲/۲/۲۲
- ۸۳ بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
- ۸۴ صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۳
- ۸۵ بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
- ۸۶ بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
- ۸۷ بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۰/۳/۷
- ۸۸ بیانات رهبر معظم انقلاب در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی ۱۳۷۷/۱۲/۴
- ۸۹ بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با روحانیون عراقی مقیم ایران ۱۳۶۱/۱/۸
- ۹۰ سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۳ و ۲۴
- ۹۱ سید علی خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۳ و ۲۴

۹۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با گروهی از روحانیون و مردم رفسنجان ۱۳۶۸/۷/۲۱
۹۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۹۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۹۵. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مهمانان خارجی دهه فجر و اقشار مختلف مردم روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸
۹۶. نامه ۱۳۶۸/۱/۶؛ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۰
۹۷. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع بسیجیان بمناسبت هفته بسیج ۱۳۷۶/۹/۵
۹۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۶
۹۹. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۱۰۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در رابطه با پرتوی از قرآن ۱۳۶۲/۹/۲۵
۱۰۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای اتحادیه‌ی دانشجویان سراسر کشور ۱۳۷۹/۲/۲۸
۱۰۲. <http://ravayat.ir>
۱۰۳. آیت بصیرت، خاطراتی از زندگی عارف بزرگ آیت الله بهاء الدینی، ص ۱۳۱
۱۰۴. <http://www.tebyan.net>
۱۰۵. بیانات در درس تفسیر، ۲۷ دی ۱۳۸۸، به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی
۱۰۶. خبرگزاری جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۱ دی ۱۳۸۸
۱۰۷. روزنامه سلام، ۱۳۷۶/۰۹/۰۵
۱۰۸. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۳